

## سرمقاله

### در باره "اصلاح" قانون کار!

... یکی از بزرگترین "اصلاحات" در پیش نویس اصلاحی قانون کار، همانا هر چه بازتر گذاشتن دست کارفرما در اخراج کارگران می باشد. بر اساس این طرح با اضافه کردن بند "ز" به ماده ۲۱ قانون کار فعلی به کارفرما حق داده می شود تا با استناد به مواردی مثل کاهش تولید و تغییرات ساختاری قانوناً قرارداد خود با کارگر را فسخ نموده و عملاً وی را اخراج کند. البته نویسندگان این طرح اصلاحی به همین اکتفا هم نکرده و با تغییر ماده ۲۷ قانون کار که طی آن کارفرما جهت اخراج کارگر به نظر مثبت شوراهاى اسلامی و انجمن های صنفی در شورای حل اختلاف نیازمند است قصد دارند با حذف این "نظر مثبت"، دست کارفرما را کاملاً در اخراج کارگر باز بگذارند. با تغییر این ماده کارفرما قادر می شود پس از دو بار تذکر کتبی کارگر را اخراج نماید. ...

صفحه ۲

### ملاحظاتى در باره يك سند تاريخى! اشرف دهقانى

صفحه ۴

### پاسخ چریکهای فدائی خلق ایران به ۶ پرسش

... وقتیکه توده ها در چنین ابعادی و در چندین کشور خاورمیانه به خیابان می ریزند و با مبارزات خود چند دیکتاتور را سرنگون و در دل بقیه تخم وحشت می کارند روشن است که جهان با یک رخداد تاریخی مواجه شده است. رویدادی که نشان داده در همه این کشور ها مردم رژیم های موجود را نمی خواهند و خواهان تغییر وضع کنونی هستند و برای فریاد این خواست به خیابانها آمده اند. خیزش مردمی بزرگی که از شروع یک "حرکت عمومی" خبر می دهد. اینکه این حرکت به کجا می رسد به این بستگی دارد که آیا مردم قادر خواهند بود از این اوضاع برای تشکل خود و ایجاد یک سازمان انقلابی که لازمه رهبری مبارزات خود به خودی آنهاست استفاده کنند یا اوضاع به سمتی چرخش می یابد که این نیاز حیاتی پاسخ شایسته نمی گیرد. در ضمن همانطور که رفیق کبیر امیر پرویز پویان گفته است " تاریخ توالی فصول نیست ، توالی چشم انداز های پی بازگشت است " به همین دلیل هم آنچه امروز در خاورمیانه جاری است را نمی شود و نباید با "کودتاهای ضد استعماری" که "پنجاه سال پیش در همین کشورها" رخ داد، مقایسه نمود...

صفحه ۱۲

### در صفحات دیگر

- تجمع اعتراضی در تورنتو ... ۳
- از مبارزات کارگران پتروشیمی دفاع کنیم! ..... ۱۷
- استگهلم: گزارشی از تحصن
- اعتراضی پناهجویان ..... ۱۹
- گزارش از فعالیتهای مبارزاتی
- فعالین سازمان در کشورهای مختلف ..... ۲۰

### بهزاد کریمی با کدام تعلقات فکری به

### نقد مساله ملی می پردازد

... وجود ستم ملی و رنج و فشاری که خلق های ستمدیده ایران از این بابت متحمل می شوند، مبارزه برای حق تعیین سرنوشت خلق ها را در مقابل آن ها قرار داده است. و همه کسانی که به هر بهانه ای حق خلق ها جهت تعیین سرنوشت خویش را انکار می کنند به هر توجیهی هم که متوسل شوند کاری نمی کنند جز تحکیم سلطه ستمگران و تشدید نفاق در میان خلق های ستمدیده. تاکید بر حق ملل در تعیین سرنوشت خویش نه تنها راه رهایی خلق ها از ستم ملی را هموار می سازد همچنین امکان اتحاد داوطلبانه آن ها را نیز مهیا می نماید. برای بوجود آوردن ایرانی عاری از ستم ملی باید به مبارزه بی امان با زالو صفات سرمایه دار دولتی و غیردولتی که وابسته به امپریالیسم هستند پرداخت....

صفحه ۱۶

### لیبی، میدانی برای سنجش

### ادعاهای فریبکارانه امپریالیسم!

... علیرغم ادعاهائی که شکل حکومتی در دوران قذافی را به خصوصیات فردی وی نسبت داده و این که او دیکتاتوری کرد چون ذاتاً دیکتاتور بود تنها نشان می دهد که نه قانونمندی های جامعه طبقاتی را فهمیده اند و نه مارکسیسم را، و در واقع قذافی را از شرایط مادی اش جدا می کنند. قذافی دیکتاتوری کرد تا بتواند به بهترین وجهی مقاصد امپریالیست ها و طبقه حاکمه کشورش را تأمین کند، زیرا شرایط غارت و چپاول آن چنانی توده ها غیر از این نمی طلبید. در واقع دیکتاتوری حاصل و باعث آن شرایطی است که استثمار و غارت وحشیانه زحمتکشان را فراهم و تسهیل و امکان پذیر می سازد.....

صفحه ۱۱

هم هستند هر چه از مایملک کارفرما مانده را برداشته و دستمزد کارگر به آخرت حواله داده خواهد شد.

از دیگر اصلاحات دولت احمدی نژاد در قانون کار باید به کاهش مرخصی سالانه و کم کردن حداقل ۹ روز از مدت مرخصی استحقاقی کارگران اشاره کرد. از موارد دیگری که قرار است اصلاح شود برداشتن هر مانعی است که دست کار فرما را در بیکه تازی می بندد طبق طرح پیشنهادی، با اصلاح برخی از ماده ها، کارفرما این حق را پیدا می کند که هر کارگری را بدون توجه به سابق کاری و سنی وی به عنوان کارآموزی یا ارتقای مهارت به مدت سه سال به کار گرفته و تنها ۷۰ درصد حداقل حقوق را به او بپردازد.

اما جدا از همه موارد فوق، یکی از بزرگترین "اصلاحات" در پیش نویس اصلاحی قانون کار، همانا هر چه بازتر گذاشتن دست کارفرما در اخراج کارگران می باشد. بر اساس این طرح با اضافه کردن بند "ز" به ماده ۲۱ قانون کار فعلی به کارفرما حق داده می شود تا با استناد به مواردی مثل کاهش تولید و تغییرات ساختاری قانوناً قرارداد خود با کارگر را فسخ نموده و عملاً وی را اخراج کند. البته نویسندگان این طرح اصلاحی به همین اکتفا هم نکرده و با تغییر ماده ۲۷ قانون کار که طی آن کارفرما جهت اخراج کارگر به نظر مثبت شوراهای اسلامی و انجمن های صنفی در شورای حل اختلاف نیازمند است قصد دارند با حذف این "نظر مثبت"، دست کارفرما را کاملاً در اخراج کارگر باز بگذارند. با تغییر این ماده کارفرما قادر می شود پس از دو بار تذکر کتبی کارگر را اخراج نماید. مورد دیگری که دست کارفرما را برای اخراج باز می گذارد عدم حضور کارگر در سر کار به علت توقیف است. این امر چه از زاویه مشکلاتی که کارگر به علت شرایط معیشت طاقت فرسای خود با طلبکارانش دارد و چه از زاویه برخورد نیروی سرکوب با کارگران معترض از اهمیت زیادی برخوردار می باشد. کافی است تا نیرو های انتظامی جمهوری اسلامی کارگری را به دلیل شرکت در اعتصاب بازداشت و برای مدتی که در این به اصطلاح اصلاح آمده در بازداشت نگاه دارند تا کارفرما بطور قانونی حکم اخراج وی را صادر کند. مساله بعدی میزان عیدی است که هر ساله به کارگر تعلق می گیرد. بر اساس قانون کار کنونی میزان عیدی کارگر ( که در حقیقت بخشی از دسترنج خود اوست که تحت این عنوان می باید به او پرداخت شود)، حدوداً دو برابر حداقل دستمزد می باشد. اما اصلاحات مورد



## دوباره "اصلاح" قانون کار!

سنوات، به دوران بازنشستگی واگذار گشته که معنی آن در عمل این است که کارگران حق ندارند تا زمان بازنشستگی یا از کارافتادگی کامل، از این بابت مبلغی برداشت نمایند. به این ترتیب حق سنوات کارگران عملاً پا در هوا گشته و با اینکه کارفرما موظف می شود که این بخش از دستمزد کارگر را به حساب های سپرده بلندمدتی که به نام کارگر باز خواهد شد واریز کند، اما کارگر حق برداشت از این حساب را تا زمان بازنشستگی نخواهد داشت و این بانک خواهد بود که از مجموع سپرده ها به نفع خود استفاده خواهد کرد. یکی دیگر از شگرد های به اصطلاح اصلاحات در قانون کار، دادن این حق به کارفرماست تا بخشی از دستمزد کارگران را به میزان مهارت و کارآیی آنان در تولید و همچنین به میزان درآمد خود گره بزند. یعنی فردا و در صورت تصویب چنین طرحی هر کارفرمایی میتواند مدعی شود که چون درآمدش پایین آمده قادر به پرداخت دستمزد پذیرفته شده نیست و با به خدمت گرفتن این قانون به نفع خود قانوناً دستمزد کارگر را کمتر از آنچه در ابتدا پذیرفته بود، بپردازد. همچنین بر اساس اصلاحیه فوق سرمایه دار با ادعای اینکه فلان کارگر مهارت لازم را ندارد حتی از پرداخت حداقل دستمزد قانونی هم خودداری نماید.

همچنین قرار است این امر که در قانون فعلی پذیرفته شده و بر مبنای آن مطالبات کارگران جزو "دیون ممتازه" تلقی می شد تغییر کرده و این مطالبات در ردیف سایر مطالبات قرار گیرد. و اگر چنین شود آنگاه در صورت توقف تولید (به هر دلیلی) کارفرما موظف نیست که قروض خود به کارگران را قبل از سایر بدهی هایش بپردازد و در چنین حالتی طبیعی است که شرکت های برق و گاز و تلفن و اداره مالیات که اکثراً دولتی

سرانجام پس از مدتها صحبت در مورد ضرورت اصلاح قانون کار، عبدالرضا شیخ الاسلامی وزیر کار و سرپرست وزارت رفاه و تامین اجتماعی در دولت احمدی نژاد اعلام کرد که وزارت کار بررسی های لازم راجع به اصلاح قانون کار را انجام داده و "پس از جمع بندی در شورای عالی کار" آنرا به مجلس ارائه می نماید. واضح است که هرگونه تغییری در قانون کار فعلی با زندگی میلیونها کارگر در ارتباط می باشد و آنها باید بدانند که این به اصطلاح اصلاحات قرار است چه بر سر قانون کار فعلی که خود به اندازه کافی به نفع سرمایه داران است بیاورد. در این رابطه، حمزه درواری یکی از اعضا شورای عالی کار در حالیکه رسماً طرح «کلیات اصلاحات قانون در شورا» را اعلام نمود اما در همان حال اعتراف کرد که شورای عالی کار تصمیم گرفته است که "جزئیات پیش نویس رسانه ای نشود". امری که خود خبر از این واقعیت می دهد که اصلاحات مزبور چه ماهیتی داشته و چرا دست اندرکاران مساله از "رسانه ای" شدن آن هراس دارند. به واقع اگر اصلاحات مزبور شامل کوچکترین موردی در جهت منافع کارگران بود دیگر شورای عالی کار جمهوری اسلامی نه تنها هراسی در رسانه ای کردن آن به خود راه نمی داد بلکه بر عکس آنرا با بوق و کرنا در همه جا جار می زد. با توجه به این واقعیت می توان با مراجعه و بررسی مواردی که تاکنون در مطبوعات جمهوری اسلامی منعکس گشته تا حدودی به ماهیت اصلاح مورد نظر دولت احمدی نژاد در قانون کار پی برد.

بر اساس آنچه تاکنون از سوی دست اندرکاران این مساله گفته شده است یکی از اصلاحاتی که قرار است در قانون کار انجام شود تغییر ماده ۲۴ قانون کار به ضرر کارگران می باشد. بر اساس این اصلاح، پرداخت

می دانیم که به دلیل خارج کردن کارگران کارگاه های زیر ۵ نفر از شمول قانون کار و سپس خارج کردن کارگاه های زیر ۱۰ نفر و بعد ها هم اشاعه قراردادهای موقت و سفید امضا عملا بیش از ۸۵ درصد کارگران ایران از شمول قانون کار خارج شده اند. اما جمهوری اسلامی به این هم قانع نبوده و حال در تلاش است تا اساسا خود قانون کار که تنظیم کننده روابط کارگر و کارفرما می باشد را هر چه بیشتر بر ضد منافع کارگران تغییر دهد تا با تسهیل هر چه بیشتر شرایط تشدید استثمار و چپاول ۱۵ درصد باقی مانده، به همه سرمایه داران پیام دهد که هیچ مانعی مزاحم مکیدن خون کارگران بوسیله آنها وجود ندارد.

شرایط دهشتناکی که جمهوری اسلامی برای کارگران در نظر دارد جلب نموده و با گسترش اعتراضات خود اجازه ندهند که سردمداران جمهوری اسلامی چنین بی مهابا زندگی را بر کارگران سیاه نمایند. در عین حال باید به همه کارگران نشان داد که بر اساس تجربه، در زیر سلطه دیکتاتوری بورژوازی وابسته هیچ حقی از تعدی قدرت دولتی مصون نیست و به همین دلیل هم تنها راه نجات کارگران از وضع فلاکت بار کنونی مبارزه برای نابودی جمهوری اسلامی، این رژیم مدافع منافع سرمایه داران و تمامیت بورژوازی انگل صفت حاکم می باشد.

توجه به مخالفت‌های همین عوامل رژیم ابعاد تعرضی را نشان می دهد که جمهوری اسلامی با تغییر قانون کار بر علیه منافع و مصالح طبقه کارگر ما سازمان داده است. نگاهی به تلاش‌های گذشته این رژیم ضد کارگری هم خود بخوبی ماهیت تغییر در موارد قانون کار فعلی را بر ملا ساخته و جای شکی باقی نمی گذارد که این تغییرات صرفا در جهت منافع سرمایه داران می باشد. می دانیم که به دلیل خارج کردن کارگران کارگاه های زیر ۵ نفر از شمول قانون کار و سپس خارج کردن کارگاه های زیر ۱۰ نفر و بعد ها هم اشاعه قراردادهای موقت و سفید امضا عملا بیش از ۸۵ درصد کارگران ایران از شمول قانون کار خارج شده اند. اما جمهوری اسلامی به این هم قانع نبوده و حال در تلاش است تا اساسا خود قانون کار که تنظیم کننده روابط کارگر و کارفرما می باشد را هر چه بیشتر بر ضد منافع کارگران تغییر دهد تا با تسهیل هر چه بیشتر شرایط تشدید استثمار و چپاول ۱۵ درصد باقی مانده، به همه سرمایه داران پیام دهد که هیچ مانعی مزاحم مکیدن خون کارگران بوسیله آنها وجود ندارد.

واضح است که کوچکترین نکته مربوط به قانون کار با کار و زندگی و سرنوشت تمام طبقه مرتبط می باشد. از این رو کارگران آگاه و وظیفه دارند تا جایی که امکان دارند مسائل مربوط به پیش نویس جدید قانون کار را در میان کارگران به بحث گذاشته و نظر آنها را نسبت به

نظر قصد دارد این امر را به تصمیم شورای عالی کار ویا هیئتی متشکل از نمایندگان دولت و کارفرما و کارگر واگذار کند. شورای عالی کار هم البته همان نهادی است که سالهاست هر سال حداقل دستمزد کارگران را ۳ یا ۴ برابر کمتر از خط فقر تعیین نموده است. در این صورت شکی نباید داشت که با چنین اصلاحی همین چندرغازی هم که به عنوان عیدی از دستمزد کارگر به وی داده می شد قطع خواهد شد.

قایم مقام وزیر کار، مجید دوست علی در گفتگویی با ایسنا اعلام کرده که قرار است هفتاد مورد از قانون کار فعلی تغییر کنند، ولی از آنجا که جمهوری اسلامی از "رسانه ای" شدن پیش نویس اصلاح قانون کار جلوگیری نموده است، همه آن موارد اعلام نشده است. با این حال با توجه به این که "مشت نمونه خروار است" بررسی مواردی از آن به اصطلاح اصلاحات که در اینجا به آنها اشاره شد، بروشنی نشان میدهد که بورژوازی ایران با آغوش باز از چنین اصلاحاتی استقبال کرده و دعای خیرش را حواله دولت احمدی نژاد خواهد نمود.

داستان اصلاح قانون کار در رژیم اصلاح ناپذیر جمهوری اسلامی آنقدر مضحک است که صدای مهره های جمهوری اسلامی در کارخانجات هم در آورده و برای نمونه قربانی عضو هیئت مدیره شوراهای اسلامی کار در مصاحبه با ایلنا می گوید: "اگر اصلاحات این قانون کار اجرائی شود نسل آینده همه ما را نفرین خواهد کرد."

## گزارشی از یک تجمع اعتراضی در تورنتو کانادا!



در روز ۱۲ اکتبر ۲۰۱۱، فعالین چریک‌های فدایی خلق ایران همراه با جمعی از دیگر فعالین سیاسی ساکن تورنتو در اعتراض به حضور محمود رضا خاوری رئیس هیئت مدیره و مدیرعامل پیشین بانک ملی ایران، در مقابل خانه او واقع در شماره ۳۶ خیابان سان کرسنت درایو (Suncrest Drive) شهر تورنتو، یک تجمع اعتراضی سازمان دادند. محمود رضا خاوری زمانی ایران را ترک و در خانه ۲ میلیون دلاری اش در تورنتو اقامت گزید که در بستر اختلافات جناح های مختلف رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی یکی از بزرگترین اختلاس های بانکی تاریخ ایران که به "اختلاس ۲۰۰۰ میلیارد نومانی" معروف شده است از پرده بیرون افتاد و خاوری برای سرپوش گذاشتن به نقش خود در این افتنضاح مالی از مقام خود در بانک ملی استعفاء داد.

امر پوشیده ای نیست که علاوه بر خاوری، بسیاری دیگر از سران و مزدوران جمهوری اسلامی، منجمله رفسنجانی و افراد خانواده اش در شهرهای مختلف کانادا سرمایه گذاری های نجومی کرده و زندگی های مجلل برای خود و وابستگان شان ترتیب داده اند. آن ها از قبل دزدی های کلان از دسترنج کارگران و زحمتکشان و منابع و ثروت های جامعه، به اموال و دارایی های بی شماری دست یافته و نه تنها در کانادا بلکه در دیگر کشورهای اروپا و آمریکا و در واقع در سراسر جهان به خرید خانه های مجلل و سرمایه گذاری های مختلف دست زده اند.

فعالین چریک‌های فدایی خلق ایران در کانادا در اعتراض به دولت کانادا که در حالیکه نسبت به پذیرش پناهندگانی که از جهنم جمهوری اسلامی فرار می کنند سخت گیر است به راحتی به دزدان و قاتلین و جنایتکاران رژیم جمهوری اسلامی که ایران را به زندان مردم ستمدیده تبدیل نموده اند پناه می دهد، در تظاهرات ۱۲ اکتبر شرکت کرده و با دادن شعارهایی مانند "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "جنایتکاران و قاتلین مردم ایران را از کانادا اخراج کنید"، صدای حق طلبانه مردم ایران را منعکس کردند.

## ملاحظات در باره یک سند تاریخی!

### اشرف دهقانی

....مسلم است که نوارهای به جا مانده از دهه ۵۰، از آنجا که به هر حال در ارتباط با جنبش مسلحانه یعنی جنبشی هستند که یک دوره درخشان از تاریخ معاصر مردم مبارز ایران را رقم زد، به دلیل مستند بودنشان از اهمیت و ارزش تاریخی برخوردارند. آنها به مثابه اسناد تاریخی می توانند در خدمت درک هر چه واقعی تر از مسایل و رویداد های پیش آمده در آن دهه قرار گیرند. با گوش کردن به آن نوارها و جمع بندی مسایل مطروحه می توان درس ها و تجربیاتی آموخت و از آنها در پیشبرد امر مبارزه در شرایط کنونی استفاده کرد. مثلاً نوارهای دور دوم اسنادی هستند که یک بار دیگر نشان می دهند که مخالفین تئوری مبارزه مسلحانه که در شرایط شبه دموکراسی بعد از سقوط رژیم شاه در قالب سازمان های مدافع به اصطلاح "کار آرام سیاسی" فعالیت می کردند، اساس نظرانی که علیه چریکهای فدائی خلق اشاعه می دادند را از حزب توده گرفته بودند....

دارد. در آن دوره به دلیل سنگینی ضربه ها، از هر نظر شرایط بسیار ناگواری بوجود آمده بود. در این میان، بسیاری از ارتباطات از هم گسسته بود و خیلی ها با گرفتار شدن در یک شرایط سخت، برای حفظ خود و اجتناب از دستگیر شدن، مجبور می شدند برای دریافت کمکی به طور اضطراری با دوستان و آشنایان قدیمی خود تماس بگیرند. در چنین شرایطی کاملاً قابل تصور است که کسانی هم به تور حزب توده حضور داده و در آن گرفتار آمده باشند، همان طور که بعضی ها نیز موفق شده بودند که با سازمان مجاهدین خلق ارتباط برقرار کنند که البته از آن طریق دوباره به سازمان چریکهای فدائی خلق وصل شدند. در یک نوشته مرکزیت سازمان مجاهدین به تاریخ ۳۱ شهریور همان سال به این موضوع اشاره شده. در آنجا آمده است: "...ما در همین جریانات ( جریان تماس های اضطراری با برخی از رفقای فدائی که ارتباطشان قطع شده بود و یا تماس های دیگری که به علت حوادث این ماه ها با رفقای دیگر دست داده بود) باقریب بیش از ۱۰ نفر از اعضاء سازمان شما برخورد داشتیم..." (رجوع کنید به "مسایل حاد جنبش ما"، دومین نشریه بحث بین سازمان مجاهدین خلق ایران و سازمان چریکهای فدائی خلق ایران- از انتشارات س.م.خ. ۱ اسفند ماه ۱۳۵۵)

هرچند به اظهارات حزب توده در این مورد باید با احتیاط برخورد کرد و نمی توان آنها را بدون چون و چرا و تحقیق پذیرفت، اما لازم است آنها را هم در نظر گرفت. در مطلبی تحت عنوان "روزگاری که سپری شد" از یک توده ای به نام علی خدائی، چنین آمده است: "ارتباط ما با رفقای منشعب در تهران منظم شد. آنها سئوالاتی داشتند که تا گرفتن پاسخ آنها و قانع شدن حاضر نبودند مشی مسلحانه را بکلی کنار بگذارند و به حزب بپیوندند. از سوی این گروه زنده یاد فرزند دادگر به همراه سیامک (حسین قلمبر) با نوبد در ارتباط قرار گرفتند..... قلمبر مسئول تشکیلات این گروه بود و فرزند مسئول ایدئولوژیک و یا چیزی شبیه آن..... سرانجام این گروه پذیرفتند که مشی مسلحانه را کنار بگذارند و زندگی عادی و توده ای را شروع کنند." در فایل های صوتی منتشر شده از طرف "اندیشه و پیکار" هم کاملاً می توان متوجه شد که توده شهرام از وجود رابطه بین آن افراد جدا شده از سازمان با حزب توده مطلع است و سعی می کند که دو فردی که با آنها به گفتگو نشستند است را متوجه خطرات این رابطه بکند. مثلاً از حزب توده به عنوان یک جریان پلیسی نام می برد و می گوید که "خدا عالمه که حزب توده حزب ساواکه یا حزب توده است اصلاً"، و مشخصاً

بگذاریم کسان دیگری ضمن قدردانی از اقدام " تراب حق شناس - اندیشه و پیکار" (۱) در انتشار آن نوارها، تا کنون از جنبه هایی به توضیح داده شده برای معرفی آن نوارها، ایرادات به جایی را وارد کرده و تذکرات لازمی را مطرح کرده اند- که در جهت یاری به فهم درست واقعیات، اصولاً باید با برخوردی شایسته مورد استقبال قرار گیرند. یک مورد نیز وجود دارد که برخورد به آن را به عنوان وظیفه ای مانده بر دوش خود می بینم که در همین نوشته به آن خواهیم پرداخت.

اما موضوع اصلی بحث من در اینجا نوارهای دور دوم و یا در واقع در مورد توضیحی است که با امضای توأمان تراب حق شناس و اندیشه و پیکار به عنوان مقدمه و معرفی آن فایل های صوتی منتشر شده است. در این توضیح، چندین نکته نادرست و انحرافی وجود دارد که من در اینجا فقط به بعضی از آنها به طور گذرا اشاره خواهم کرد و بیشتر روی یک مورد برجسته متمرکز خواهم شد که مربوط به برخوردی کاملاً غیر مسئولانه با سازمان چریکهای فدائی خلق در دوره رفیق حمید اشرف است؛ موردی که طی آن نویسنده یا نویسندگان توضیح مورد نظر (از این به بعد "توضیح")، خواسته یا ناخواسته، آگاهانه یا نا آگاهانه به اشاعه ادعاهای بی اساس و تکرار اتهامات کینه توزانه حزب توده علیه سازمان ما، پرداخته اند. این، موضوعی است که حتماً لازم است نادرستی و غیر واقعی بودن آن نشان داده شود تا مبادا فردا به عنوان به اصطلاح "سند" بر علیه چریکهای فدائی خلق بکار گرفته شود و در فهم درست حقایق تاریخی ایجاد سردرگمی نماید.

یک طرف گفتگو در فایل های مورد بحث، آن طور که در توضیح فوق الذکر گفته شده، دو تن از افرادی هستند که تاجائی که تا الان معلوم گشته همراه عده ای در آبانماه سال ۱۳۵۵ از سازمان چریکهای فدائی خلق ایران عملاً جدا شدند. تعدادی که از فرار از همان آغاز در ارتباط با حزب توده فرار گرفتند؛ و درست در همین رابطه در آبانماه سال ۱۳۵۶ "گروه منشعب از سازمان چریکهای فدائی خلق"، اعلام موجودیت کرد. تا کنون سند و مدرکی بدست نیامده است که نشان دهد که حزب توده در زمانی که هنوز سازمان ما دچار ضربه های بزرگ سال ۵۵ نشده بود، بدون آن رخنه کرده و با این افراد در درون سازمان در تماس بوده است (اگر چنین امری واقعیت داشته باشد، آنوقت ممکن است بتوان سرنخ آن ضربه ها را نیز بدست آورد)، اما ارتباط گیری حزب توده با آن افراد در شرایط خاص بعد از ضربه های اساسی تیرماه به سازمان که طی آن رفیق حمید اشرف و رفقای همراه وی به شهادت رسیدند، واقعیت

به دنبال انتشار نوارهای گفتگو بین سازمان مجاهدین خلق ایران (سازمانی که تغییر ایدئولوژی داده بود) و سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، "اندیشه و پیکار" اخیراً به انتشار نوارهای دیگری نیز مبادرت نموده که با عنوان "گفتگو بین سازمان مجاهدین خلق ایران و گروه منشعب از سازمان چریکهای فدائی خلق ایران"، عرضه شده است.

مسلم است که نوارهای به جا مانده از دهه ۵۰، از آنجا که به هر حال در ارتباط با جنبش مسلحانه یعنی جنبشی هستند که یک دوره درخشان از تاریخ معاصر مردم مبارز ایران را رقم زد، به دلیل مستند بودنشان از اهمیت و ارزش تاریخی برخوردارند. آنها به مثابه اسناد تاریخی می توانند در خدمت درک هر چه واقعی تر از مسایل و رویداد های پیش آمده در آن دهه قرار گیرند. با گوش کردن به آن نوارها و جمع بندی مسایل مطروحه می توان درس ها و تجربیاتی آموخت و از آنها در پیشبرد امر مبارزه در شرایط کنونی استفاده کرد. مثلاً نوارهای دور دوم اسنادی هستند که یک بار دیگر نشان می دهند که مخالفین تئوری مبارزه مسلحانه که در شرایط شبه دموکراسی بعد از سقوط رژیم شاه در قالب سازمان های مدافع به اصطلاح "کار آرام سیاسی" فعالیت می کردند، اساس نظرانی که علیه چریکهای فدائی خلق اشاعه می دادند را از حزب توده گرفته بودند. به طور کلی از بکار گیری روش تحریف در برخورد به نظرات علمی تئورسین های چریکهای فدائی خلق، رفقا مسعود احمدزاده و امیر پرویز پویان گرفته تا نظرات تئوریکی چون نسبت دادن رادیکالیسم موجود در مبارزات دهه ۵۰ به اصطلاح یاس و نا امید خرد بورژوازی، همگی به حزب توده تعلق دارند.

نکته دیگر که به نظر می رسد که مورد توافق همه باشد این است که وقتی پای اسناد تاریخی در میان است، بسیار مهم و ضروری است که چه در نام گذاری و چه در معرفی و توضیحاتی که در مورد آن اسناد داده می شود، نهایت دقت بکار برده شده و با احساس مسئولیت کامل برخورد شود تا مبادا توضیح نادرستی ارائه گردد، یا تاریخ اشتباهی ذکر شود که در فهم واقعیت آن اسناد اختلال ایجاد کرده و حقیقت را خدشه دار کند. مسلماً این نکته مهمی است، اما متأسفانه تا جائی که به توضیحات ارائه شده در اول نوارها یا فایل های صوتی منتشر شده برمی گردد، آن توضیحات نه تنها از دقت لازم برخوردار نیستند بلکه به واقع ایرادات جدی به آنها وارد است. در ارتباط با نوارهای دور اول (نوارهایی که برخورد بسیار متین، منطقی و توأم با قاطعیت رفیق حمید اشرف در آنها زیانزد دوست و دشمن شد)، اگر مغرضین را کنار

مدتی بعد از جدائی تعدادی از سازمان، یعنی مدتی بعد از **آبان ماه** صورت گرفته باشد. بر این اساس نه ذکر تاریخ شهریور ۱۳۵۵ از طرف امضاء کنندگان "توضیح" درست است و نه عنوان کردن تورج بیگوند به عنوان یکی از طرفین گفتگوها در این نوار ها!

در اینجا جا دارد که در حاشیه موضوع هم که شده، در دفاع از تورج حیدری بیگوند و برای ثبت در تاریخ بگویم که به کسی که هنوز از سازمانی انشعاب نکرده و با هر عقیده و نظری، در درون آن سازمان به شهادت رسیده، نمی توان مارک و برجسب منشعب از سازمان چریکهای فدائی خلق را زد. در سال ۱۳۵۶، در شرایطی که "چریک فدائی" نامی بسیار محبوب و حتی مقدس برای توده های مردم بود، حزب توده در جهت پیشبرد امیال تبهکارانه اش، به شهیدی نیاز داشت که به هر صورت، با آن نام محبوب مرتبط باشد. از این رو ضمن علم کردن گروهی در مقابل سازمان چریکهای فدائی خلق، شهید مورد نیاز خود را در تورج بیگوند پیدا کرد. حال اگر نه ادعاها و پیش بینی ها و غیره بلکه خود واقعیت مورد قضاوت قرار بگیرد - با توجه به این که تورج بیگوند از سازمان چریکهای فدائی خلق انشعاب نکرده و در درون آن سازمان به شهادت رسیده است - بیشتر از این نباید اجازه داد که حزب توده، تورج بیگوند را منشعب از سازمان چریکهای فدائی خلق خوانده و با سوء استفاده از شهادت او، به اشاعه اندیشه های منحط خود بپردازد.

اکنون به داستان عرضه شده در "توضیح"، علیه سازمان چریکهای فدائی خلق بپردازم که نمی توان باور کرد که ابداع کنندگانش حزب توده نبوده بلکه "تراب حق شناس- اندیشه و پیکار" می باشند.

در متن "توضیح"، با توسل به داستانی که ابداع کنندگان اصلی اش آن را برای تمسخر و بی اعتبار کردن و بی مایه نشان دادن سازمان ما (سازمان چریکهای فدائی خلق در دوره قبل از ضربه های سنگین تیر ماه ۱۳۵۵)، انشاء کرده اند، ادعاهائی شده است که اتهامات کذب و بی پایه ای بیش بر علیه این سازمان نیستند. ابتدا به این موضوع تأکیدکنم که به طور کلی با توجه به این که سازمان چریکهای فدائی خلق در مرحله ای از رشد خود نتوانست به رهنمود های ارزشمند تئورسین های خود یعنی رفقا مسعود احمدزاده و امیر پرویز پویان عمل نماید و گسست از تئوری طفر نمودن چریکهای فدائی خلق ایجاد شد ("تبلیغ مسلحانه" به جای "مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک"

نشست)، این امر نتایج عملی ناگواری به بار آورد. از اواخر سال ۱۳۵۳ چه با ورود افراد زیادی با نظرگاه های مختلف و چه به طرق دیگری، سازمان در معرض هجوم نظرات انحرافی مختلف قرار گرفت. در نتیجه، نظرات انحرافی و حتی تردید در مورد صحت مشی مبارزه مسلحانه نمی توانست در درون آن سازمان بوجود نیاید. این امری کاملاً پذیرفتنی است. اما وقتی صحبت نه به طور کلی بلکه از یک مورد مشخص است و گفته می شود که بیگوند "در اواسط سال ۱۳۵۴ شروع به انتقاد از مشی مبارزه مسلحانه پرداخت"، مدعیان این موضوع باید توضیح دهند که آنها از کجا به این موضوع پی برده و

"مسائل حاد جنبش ما، دومین نشریه بحث بین س.م.خ. و س.چ.ف.خ.ا). اتفاقاً در آن نامه مشخص شده که ارتباط دو سازمان بعد از وقفه ای کوتاه پس از ضربه ۸ تیر، دوباره - و مدتها قبل از آخر شهریور ۱۳۵۵ - برقرار شده بود. (۲)

علاوه بر تعابیر غیر واقعی که ممکن است از تاریخ نادرست ذکر شده حاصل شود، امضاء کنندگان "توضیح"، وقتی از حضور تورج حیدری بیگوند در آن نوارها صحبت کرده اند، متوجه معانی ای که از این ادعا عاید می شود هم نبوده اند. بیگوند کسی است که حزب توده مدعی شد که می خواسته است از سازمان چریکهای فدائی خلق انشعاب کند ولی قبل از آن در مهرماه ۱۳۵۵ در درگیری با ساواک کشته شد. نام بیگوند را در واقع حزب توده با انتشار کتابی به نام او بر سر زبان ها انداخت. (۳) امضاء کنندگان "توضیح" (تراب حق شناس- اندیشه و پیکار)، صرفاً به خاطر این که آن به اصطلاح حزب در تعقیب منافع ضد خلقی اش علیه چریکهای فدائی خلق، بیگوند را به عنوان یک رفیق شهید، رهبر گروه منشعبین معرفی کرده، نام یک طرف گفتگو در آن نوارها با تقی شهرام را بیگوند ذکر کرده اند. اگر غیر از این است آنها باید توضیح دهند که چه کسی به آنها گفته است که یکی از آن صداها متعلق به بیگوند و دیگری متعلق به قلمبر است؟ در این رابطه شاهدی معرفی نشده و یا مدرکی ارائه نشده است. از طرف دیگر، اساساً تورج بیگوند که هنوز از سازمان انشعاب نکرده و یک ماه قبل از این که کسانی از آن جدا شوند به شهادت رسیده بود، نمی توانسته یک طرف گفتگو با تقی شهرام بوده باشد. در واقعیت امر، طرف گفتگوی شهرام، نه تورج بیگوند در اواخر شهریور ۱۳۵۵ بلکه افراد گروهی بودند که حتی مدتها از شکل گیری آن گذشته بود. مدرکی در دست است که حقیقت این امر را ثابت می کند و در خود متن گفتگوی آغازین در این نوارها می توان به آن دست یافت. درست در آغاز و اول نوار های منتشر شده - در ادامه صحبتی که در نوار های عرضه شده موجود نیست - جملات زیر شنیده می شود:

"صدای اول: ... دستور جلسه هست که شما هم با هاش موافقید که؟"

تقی شهرام: مواردی نیست که بهش اضافه بکنید، یا به اصطلاح موارد اضافی نداره از نظر شما؟

صدای دوم: یک قسمتی هست راجع به انشعاب چند تا رفیق از ما ...

تقی شهرام: صحیح، یعنی از گروه مجدد شما...!

صدای دوم: آره. "

همانطور که ملاحظه می شود تقی شهرام در ارتباط با صحبت "صدای دوم" که می گوید "انشعاب چند تا رفیق از ما"، می پرسد: "از گروه مجدد شما؟" این جملات اولاً بیانگر آنند که طرف گفتگوی شهرام، افراد یک گروه شکل گرفته هستند. ثانیاً آنها از "انشعاب چند تا رفیق" از گروه خودشان به تقی شهرام می گویند. این به معنی آن است که موقع ضبط نوارهای مورد بحث، حتی مدتی از جدائی آنها از سازمان و شکل گیری آن گروه مستقل گذشته بود. به طوری که به قول سخن صدای دوم، "چند تا رفیق" دیگه هم در طی مدتی مجدداً از آنها انشعاب کرده بودند. همه اینها نشان می دهند که گفتگوها باید

به گفته دو فرد مورد گفتگوی خود اشاره می کند که گفته اند با یک "توده ای" در ارتباطند که نشریات حزب توده را به آنها می دهد (نوار ۸ از دقیقه ۳۶ به بعد). البته همه بحث و نظری که دو فرد طرف گفتگو با شهرام در این فایل ها مطرح می کنند خود آشکارا نشان می دهد که آن دو تحت تعلیم "توده ای" ها قرار گرفته و همچون شاگردانی که تازه چیزی را یاد گرفته اند، آن تعلیمات را تکرار می کنند. در ارتباط با "توضیح" بر فایل های مورد بحث، یکی از موارد نادرست، نام گذاری هائی است که روی صدای افراد طرف دوم گفتگو، بدون ارائه هیچ نشانه و سندی صورت گرفته. در "توضیح"، این جملات نوشته شده اند: " در این گفتگو از سوی س م خ ا، محمد تقی شهرام و از سوی گروه منشعب از س چ ف خ ا، تورج حیدری بیگوند و احتمالاً، حسین قلمبر(سیامک) حضور داشته اند." باید گفت نامی که برای بخش اول گفتگو عنوان شده، کاملاً قابل قبول است. چرا که در یک طرف از گفتگوها، صدای تقی شهرام شنیده می شود ( این همان صداست که طرف گفتگو با رفیق حمید اشرف در نوارهای دور اول است)، اما درمورد بخش دیگر این گفتگو چه باید گفت؟! به عبارت دیگر این ادعای "تراب حق شناس- اندیشه و پیکار" را بر چه اساسی باید قبول کرد که گویا در طرف دیگر این گفتگو تورج حیدری بیگوند و "احتمالاً حسین قلمبر(سیامک)" حضور داشته اند.؟! این موضوع با تاریخ گفتگوها هم مرتبط است.

با گوش کردن دقیق به نوارهای عرضه شده می توان متوجه شد که دو نفری که اسامی فوق الذکر روی آنها گذاشته شده، خود را به تقی شهرام، وابسته به یک گروه مستقل معرفی کرده اند و شهرام نیز درست با این تصور با آنها به گفتگو نشسته است. اما آنچه در "توضیح" آمده، با امر فوق - چه در مورد یکی از نام ها و چه تاریخی که برای گفتگوها ذکر شده - مغایرت دارد.

زمان و تاریخ در یک سند از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. به خصوص در مورد مشخص این فایل ها هرگونه پس و پیش کردن آن، منجر به تعابیر تاریخی متفاوت و یا مغایر با واقعیت می گردد. مثلاً اگر تاریخی که امضاء کنندگان "توضیح" برای این گفتگوها تعیین کرده اند را حقیقت ببنداریم ( تاریخ اواخر شهریور ۱۳۵۵ را ذکر کرده اند)، با توجه به این که در این تاریخ هیچگونه جدائی از سازمان چریکهای فدائی خلق صورت نگرفته و گروه مستقلی بوجود نیامده بود، آنوقت باید نتیجه گرفت که سازمان مجاهدین خلق در آن زمان در امور داخلی یک سازمان دیگر دخالت کرده و با افرادی از سازمان ما که هنوز در درون آن بودند مخفیانه ارتباط برقرار کرده و با آنها جلسات بحث و گفتگو ترتیب می داده است. یعنی گویا آنها از روش های ناسالم و تاکتیک هائی استفاده می کرده اند که در جنبش ایران به عنوان روش ها و تاکتیک های کثیف و رسوای حزب توده خائن و ضد خلق شناخته می شوند. ممکن است گفته شود که این تماس و گفتگوها در دوره قطع ارتباط بین دو سازمان صورت گرفته. ولی تاریخ آخر شهریور ۱۳۵۵ که برای این گفتگوها ذکر شده تاریخی است که دو سازمان مذکور با هم در ارتباط بودند، به طوری که در این تاریخ مرکزیت سازمان مجاهدین برای سازمان چریکهای فدائی خلق نامه نوشته است (نگاه کنید به

چنین حرفی و تاریخی که ذکر شده را از چه منبعی بدست آورده اند! و آن منبع تا چه حد دارای اعتبار است! و بر چه اساسی می توان به آن استناد کرد؟! "تراب حق شناس- اندیشه و پیکار" که اصولاً می بایست برای نوار های مستند منتشر شده، توضیح مستندی ارائه بدهند، پاسخ مسایل فوق را بی جواب گذاشته و صرفاً ادعای حزب توده ای ها در اواخر سال ۵۶ و سال ۵۷ را تکرار کرده اند. برای تأکید بگویم که بحث در اینجا بر سر درستی یا نادرستی آن ادعا نیست. بحث بر سر طرز برخورد نویسنده و نویسندگان "توضیح" است که به هیچوجه سعی نکرده اند مستند سخن بگویند و نشان دهند که منبع معتبری اظهارات آنها را تأیید می کند!

اما از این هم گذشته در ادامه، در مورد چگونگی ارتباط سازمان چریکهای فدائی خلق در همان زمان ( به گفته "توضیح" واسط سال ۱۳۵۴ در رفیق حمید اشرف و رفقای مسئول دیگر زنده بودند) که توجیه بیگوند، مطالبی مطرح شده که اتهاماتی بیش نیستند. ادعا شده است که گویا " خبر این زمان س ج ف خ ا، وی را برای مطالعه بیشتر به یک خانه جداگانه، خارج از روابط مستمر سازمانی، فرستاد و دو نفر رابط برایش تعیین کرد" ( تأکید از من است). معنی جملات فوق چیست؟ اساساً زندگی در یک "خانه جداگانه، خارج از روابط مستمر سازمانی" را در عمل چگونه باید برای خود تصویر نمود؟ واضح است که با این ادعا سعی شده به خواننده القاء شود که بیگوند را به خاطر داشتن نظراتی مغایر با نظرات شناخته شده سازمان به خانه ای فرستاده بودند تا نتواند با کسی در ارتباط قرار گرفته و نظراتش را به دیگران منتقل بکند؟ (اتهام عدم تحمل نظرات مخالف به سازمان ما). اما اگر چنین است پس چرا گفته می شود که سازمان چریکهای فدائی خلق، " دو نفر رابط برایش تعیین کرد"؟! مگر در خانه های به اصطلاح " غیر جداگانه" سازمان در آن سال ها افراد با چند نفر در تماس بودند که او با و خود ارتباط با دو نفر از افراد سازمان، باز " خارج از روابط مستمر سازمانی قرار داشته!!" اساساً "خانه جداگانه" از نظر "تراب حق شناس- اندیشه و پیکار" چه نوع خانه ای است؟ آیا امضاء کنندگان " توضیح" اگر هم هیچوقت در دهه ۵۰ در ایران نبوده و عملاً زندگی در خانه های جداگانه سازمان های چریکی را تجربه نکرده اند و به محدود بودن تعداد افراد در آن خانه ها وقوف ندارند، هیچوقت هم راجع به این موضوع نشنیده اند که در آن سازمان ها افراد به صورت قبیله ای و ایلی در یک خانه یا محل بزرگ زندگی نمی کرده اند، بلکه سه- چهار نفره در خانه های جداگانه فعالیت می کردند!!

تازه هر کسی که حداقل آشنائی به کار تشکیلاتی در دوره مورد نظر داشته باشد می داند که یک فرد در تشکیلات با یک فرد رابط در "روابط مستمر سازمانی" قرار می گرفت. حالا چرا با این که گفته می شود که توجیه بیگوند " دو رابط" ( که خود امر عجیبی است) داشته، باز در این داستان کذائی، او "خارج از روابط مستمر سازمانی" معرفی می شود!! از این هم گذشته، در ادامه مطلب عنوان می شود که گویا بیگوند نه فقط با دو رابط در ارتباط بوده بلکه او با یک نفر دیگر در آن خانه زندگی می کرده است که ابداع کنندگان این داستان

کذائی، برای هرچه بیشتر "هیجان انگیز" کردن داستان، نام "نگهبان" به او داده اند. اما اگر فعلاً نام "نگهبان" را کنار بگذاریم و بر مبنای این داده ها پیش برویم که سازمان سه نفر را در تماس با توجیه بیگوند قرار داده بوده، به خودی خود بر ادعای مبنی بر ایزوله کردن او- تا نظراتش در انزوا مانده و به کسی منتقل نشود- خط بطلان کشیده می شود.

یا وارد شدن "نگهبان" به داستان فوق، "توضیح" دهندگان با احساس مسئولیت کامل، (!!) در حقیقت سازمان چریکهای فدائی خلق در دوره رفیق حمید اشرف را متهم می کنند که گویا هر کسی را که در سازمان نظری مخالف داشت، زندانی کرده و بر سر او " نگهبان" می گماردند؟ یا حداقل آنها ادعا میکنند که در یک مورد (مورد توجیه بیگوند) چنین بوده است! آیا " تراب حق شناس- اندیشه و پیکار" این داستان را خود ابداع کرده و مسئولیت آن را می پذیرند؟ آیا حاضرند که با سند و مدرک چنین اتهامی را ثابت کنند! تا دیگران حرف آنها را قبول کرده و با آنها هم آواز شوند که گویا در سازمان چریکهای فدائی خلق در سال ۱۳۵۴، جو کاملاً غیر دموکراتیک حاکم بوده تا جایی که نظرات افراد را خفه کرده و خود آنها را زندانی می کرده اند! یا نه، چنین چیزی در اساس یک دروغ محض است و نویسنده یا نویسندگان "توضیح" فقط به تصور اینکه انتشار نوار های صوتی فرصتی برایشان بوجود آورده که می توانند علیه سازمان چریکهای فدائی خلق هر اتهامی را وارد کنند، این داستان کذائی را از دشمنان مردم به عاریه گرفته و غیر مسئولانه تکرار کرده اند!

در ادامه داستان بی اعتبار فوق، این کوشش هم صورت گرفته که سازمان چریکهای فدائی خلق به اصطلاح بی مایه و پوسیده و شکست خورده نیز جلوه کند، چرا که در ادامه داستان معلوم می شود- یعنی ادعا شده- که علیرغم زندانی کردن بیگوند (به معنی گویا قرار دادن او در یک خانه جداگانه خارج از روابط مستمر سازمانی و گماردن نگهبان بر سر او) و به طور کلی علیرغم همه تلاش رفیق حمید اشرف و دیگر رفقای مسئول برای خفه کردن نظرات او در سازمان، وی " با بحث و گفتگو، دو عضو رابط تشکیلات و یک عضو نگهبان خانه را نیز با خود همراه کرد."! چه جای شادی و شغفی! نویسندگان اصلی این مهمل، از موفقیتی که روی کاغذ برای خود بدست آورده و رفقای ما را "شکست" داده اند البته که مسرور و شادمان شده اند!

واقعیت این است که ابداع کنندگان مهملات فوق نه "تراب حق شناس- اندیشه و پیکار"، بلکه افرادی متعلق به جبهه دشمنان مردم یعنی "توده ای" ها هستند. گناه "تراب حق شناس- اندیشه و پیکار" ( بخوان بی مسئولیتی شان در انتشار هر مطلبی بر علیه سازمان چریکهای فدائی خلق)، فقط در آن است که ادعاهای بی سند و مدرک حزب توده رسوا و دشمن قسم خورد طبقه کارگر و چریکهای فدائی خلق و همه توده های ستمدیده ایران را بی چون و چرا به عنوان " حقیقت" با امضای خود به خورد خواننده داده اند. در واقع، آنچه "تراب حق شناس- اندیشه و پیکار" به نام و مسئولیت و امضای خود در "توضیح" منتشر کرده اند، جز اتهامات بی شرمانه و کینه توزانه "توده ای" ها بر علیه

سازمان چریکهای فدائی خلق نیست؛ و "گناه" اینان فقط رونویسی کردن از روی دست آن عناصر ضد خلق و تکرار مهملات آنهاست.

از " تراب حق شناس- اندیشه و پیکار" بپرسید که شاهد یا مدرک شما در اثبات چنان داستان کذائی چیست؟! نه، این پرسش هم لازم نیست چون آنها برای سخنان و "توضیح" خود "منابع" تعیین کرده اند. در نتیجه باید به سراغ "منابع" گویا "معتبر" آنها رفت و دید که در آنجا چه ها علیه سازمان چریکهای فدائی خلق نوشته شده است. یکی از "منابع" را نوارهای موجود معرفی کرده اند بدون آن که بگویند در سخنان چه کسی یا کسانی و در کدام قسمت از نوارها چنان اباطیلی مطرح شده اند. هر کسی که به نوارهای مورد بحث گوش کرده باشد، با روشنی خواهد گفت که در آن نوارها چیزی در تأیید " توضیح" تراب حق شناس- اندیشه و پیکار وجود ندارد. بنابراین، ذکر چنین آدرسی به خصوص برای کسانی که نوارهای مورد بحث را گوش نکرده اند، نمی تواند جز نقش گمراه کنندگی داشته باشد.

منبع دیگر، اظهارات یکی از "توده ای" ها است- آن هم "توده ای" که در دهه خونین ۶۰ شخصاً همکار دستگاه سرکوب بود و دستش در دست جمهوری اسلامی جنایتکار قرار داشت. متأسفانه امضاء کنندگان "توضیح"، حرفها و ادعاهای چنین کسی را علیه سازمان چریکهای فدائی خلق، عیناً و بی و کم و کاست تکرار کرده اند. در اینجا روی این امر تأکید کنم که در این شکی نیست که برای پی بردن به حقیقتی می توان از منابع دشمن هم سود جست، ولی نمی توان و درست نیست که چشم بسته هر چه از زبان دشمن گفته شده است را حقیقت ناب تلقی کرده و به نام و اعتبار خود به خورد خواننده داد! ادعاهای هر کسی و به خصوص دشمنان شناخته شده مردم، از "توده ای" ها گرفته تا عوامل جمهوری اسلامی، را باید با داده ها و تجربیات عینی موجود سنجید و با تجزیه و تحلیل علت و منافع می توان آن ادعاها و سخنان خوابیده است، با احتیاط به آنها برخورد نموده و در صورت لزوم از آنها استفاده کرد. اما "تراب حق شناس- اندیشه و پیکار" چنین کاری را نکرده اند، بلکه آنها هر سخن و ادعای "توده ای" ها که تبهکاری و دشمنی کینه توزانه شان با توده های تحت ستم مردم و نیروهای انقلابی، حقیقت ثابت شده ای است را درست قبول کرده و برای خواننده نقل کرده اند. مسلم است که اگر به جای امضای "تراب حق شناس- اندیشه و پیکار"، امضای حزب توده در زیر آن "توضیح" بود، خواننده، تره هم برای آن ادعاها خورد نمی کرد. اما آنها امضای خود را گذاشته و گوئی که منبع موثقی را معرفی می کنند، خواننده را رجوع داده اند به: " روزگاری که آسان سپری نشد، بخش دوم از یادمانده های علی خدائی"!!

ببینیم، علی خدائی کیست؟ این شخص در نوشته ای تحت عنوان " روزهای دشواری که فدائی ها در انتظار یورش بودند"، خود را در پایان سال ۶۱ " عضو مشاور کمیته مرکزی حزب" (منظور حزب توده است) معرفی کرده و افزوده است که قبلاً "عضو رهبری سازمان

نویسنده بوده است. (سازمان نوید، خود را بخش فعال حزب توده در سال های قبل از قیام بهمن ۵۷ در ایران معرفی کرده است). اما برای شناخت بیشتر او باید به این واقعیت اشاره کرد که در شرایطی که رژیم جمهوری اسلامی هجوم سراسری خود به مردم مبارز ایران را در سال ۶۰ آغاز کرد، حزب توده و سازمان اکثریت به آستان بوسی این رژیم سرکوبگر رفته و با شرکت در سرکوب های خونین و جنایتکارانه جمهوری اسلامی، در عمل، نوکری و سرسپردگی خود را به سردمداران این رژیم نشان دادند. درست در زمانی که جمهوری اسلامی برای سرکوب کامل انقلاب دموکراتیک و ضد امپریالیستی توده های مبارز مردم به هر عمل شنیع و کتیف و جنایتکارانه ای دست می زد و از این رو فضای جامعه تماماً خونین بود و سعی می شد که ترس و رعب و وحشت جامعه را فرا گیرد، حزب توده و سازمان اکثریت، دم و دستگاه سیاسی خود را کاملاً در خدمت پیشبرد اهداف این رژیم قرار دادند. در "منبع" ای که "تراب حق شناس- اندیشه و پیکار" خواننده "توضیح" را به آن رجوع داده اند، فرد نامبرده اعتراف می کند که در آن سال های خونین به چه صورت با دستگاه های حکومتی در تماس بوده است.

او از حوزه های حزبی و کوششی که برای پاک کردن آن از نفوذ عوامل غیر (ظاهراً عوامل حکومت) به عمل می آمده صحبت می کند: "ابتدا بصورت غیر منظم از حوزه هایی که حدس زده می شد کسانانی به داخل آن ها نفوذ کرده اند گزارش های دقیق خواسته می شد. مسئولیت این حوزه ها به افراد ورزیده و اغلب زندان دیده سپرده شد. اما، از سال ۱۳۶۰ تصمیم گرفته شد که این حوزه ها دقیق تر زیر نظر قرار بگیرند و روی آنها کار اطلاعاتی بشود. برای نمونه برخی از این افراد را تیم تعقیب دنبال کرده و خانه و پایگاه و ارتباط های او کشف و گزارش شده بود. در همین رابطه طرح تهیه بولتن هیات سیاسی تصویب شد که مجموعه گزارش های مربوط به این نوع حوزه ها و افراد باید به مسئول این بولتن می رسید و او آن ها را تنظیم کرده و در اختیار هیات سیاسی بگذارد. این بولتن فقط در یک نسخه تهیه می شد و در جلسات هیات سیاسی خوانده شده و بایگانی می شد. مسئولیت این بولتن را به من سپردند. محل تهیه این بولتن نیز دفتر زنده یاد "ترابی" وکیل حزب در خیابان جمهوری در نظر گرفته شد. یعنی همان دفتری که کارهای روابط عمومی و نامه نگاری های حزب با ارگان های حکومتی در آنجا انجام می شد. از جمله انتقال نامه ها و پیام ها و نظرات رهبری حزب برای آیت الله خمینی، با نامه نگاری با ریاست وقت مجلس که هاشمی رفسنجانی بود و با زندان اوین و شیخ اسدالله لاجوردی و دیگران." (تأکید ها از نویسنده این سطور است)

بنابراین روشن است که علی خدائی که اظهارات و ادعاهای وی بر علیه سازمان چریکهای فدائی خلق از طرف "تراب حق شناس- اندیشه و پیکار" به عنوان منبع "موتق" به خواننده معرفی شده، یک "توده ای" خدمت گزار جمهوری اسلامی آنهم در شرایطی است که آن رژیم با قساوت و بی رحمی تمام حتی به بیچه های ۱۲-۱۳ ساله مرتبط با سازمان های مخالف رژیم و از جمله

دست نکشید و در همان خانه ای که برای انزوا به آن منتقل شده بود، با هم خانه و رابط سازمانی اش طرح بحث بر سر همین نظرات و یافته های نوین را ریخت. منطق و استدلال او که در همین کتاب حاضر می خوانید، آنچنان قوی بود که نگهبان خانه و دو رابط سازمانی این دوران او را نیز تحت تاثیر قرار داد. (تأکید ها از من است). اگر به "توضیح" "تراب حق شناس- اندیشه و پیکار" رجوع کنیم خواهیم دید که آنها همین حرفها را با گذاشتن امضای خود به پای آن، صرفاً تکرار کرده اند. کپی برداری اشان به این صورت است: "وی (بیگوند) با بحث و گفتگو، دو عضو رابط تشکیلات و یک عضو نگهبان خانه را نیز با خود همراه کرد."

"رحمان هاتفی، مقدمه کتاب تورج حیدری بیگوند، انتشارات سازمان نوید، ۱۳۵۶"، منبع ذکر شده دیگری از طرف "تراب حق شناس- اندیشه و پیکار" است که با استفاده از آن مختصراً در مورد زندگی تورج بیگوند و حسین قلمبر توضیح داده اند. به طور کلی، همانطور که با نگاهی به "منبع" های معرفی شده ملاحظه شد، همه مطالبی که در ارتباط با داستان فوق در "توضیح" آمده بیانگر آن است که "تراب حق شناس- اندیشه و پیکار" صرفاً به پای اتهامات کینه توزانه حزب توده نسبت به سازمان انقلابی چریکهای فدائی خلق امضای خود را گذاشته و ضمن اعتبار دادن به حزب توده رسوا و تطهیر "توده ای" ها، به نوبه خود خواسته یا ناخواسته کوشیده اند به اعتبار سازمان چریکهای فدائی خلق در دوره رفیق حمید اشرف لطمه بزنند.

واقعیت این است که آنچه به نام "گروه منشعب از سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" معروف شد، توسط حزب توده از میان افرادی که با سازمان چریکهای فدائی خلق شناخته می شدند، ساخته و پرداخته شده بود. در واقع، این حزب توده بود که با تئوری پردازی های خود به آن گروه هویت داد، واقعیتی که امروز خود "توده ای" ها هم به آن اعتراف می کنند. مثلاً در مطلبی تحت عنوان "این منطق خلع سلاح چریکی را با خود آورد"، نوشته اند: "بخش سوم بیانیه گروه منشعب از چریک های فدائی خلق را در این شماره راه توده می خوانید. این بیانیه را رحمان هاتفی بر مبنای چهار صفحه نظرانی که رفقای رابط منشعبین بعنوان جمع بندی خود در اختیار وی گذاشتند نوشته". در ادامه، گفته شده: "این بیانیه پایان مثنی چریکی و ترور و پیوستن به مثنی توده ای بود و سرانجام بحث های طولانی که هاتفی با زنده یاد فرزاد دادگر بعنوان رابط گروه داشت. در اصل، این بیانیه مفصل، خلاصه آن بحث های طولانی است که هاتفی با رفقای منشعب داشت و مسائلی که در آن طرح شده و می خوانید، تدقیق شده و تدوین شده همان بحث هاست." در مطلب ذکر شده از ع. الهی نیز آمده است: "گروه منشعب از چریک های فدائی خلق از دل این بحث ها و دیدارهایی که بصورت نوبتی با رحمان هاتفی رهبر سازمان نوید ترتیب می یافت بیرون آمد." در مطلبی به اسم "نسل جوان چپ باید بخواند تا بداند چرا نباید گذشته را بار دیگر تکرار کرد" (راه توده ۱۸۷، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۸)، در ارتباط با کتابی که با نام تورج حیدری بیگوند از طرف انتشارات حزب توده منتشر شده هم نوشته اند: "این کتاب در سال ۱۳۵۵ همراه با همین

مرتبط با سازمان پیکار، برخورد می کرد. فرد مذکور در چنین شرایطی با خود قصاب زندان اوین در ارتباط بود. خود وی می گوید: "من یادم هست که بارها برای ملاقات رفیق عموتی با اسدالله لاجوردی که هر دو یکدیگر را از زندان شاه می شناختند وقت ملاقات گرفتم". روشن است که اظهارات چنین شخصی در مورد نیروهای انقلابی نمی تواند به زهر کینه و خشم، از نوع همان کینه و خشم لاجوردی ها نسبت به مردم و نیروهای انقلابی آلوده نباشد. چنین شخصی است که در آن به اصطلاح "منبع" معرفی شده ادعاها و اتهامات بی اساسی را علیه سازمان چریکهای فدائی خلق مطرح کرده و نوشته است: "عسگر آهنین جگر موفق شد اطلاعات دیگری در باره بحث های درونی رفقای چریک برخی خانه های تیمی بدست آورد. در جریان همین پیگیری معزز توانست جزوه حیدری بیگوند را از طریق آهنین جگر به هاتفی برساند. البته با این اطلاعات که بیگوند بدلیل نظرانی که پیدا کرده در سازمان چریک ها منوی شده و حتی او را در یک خانه تیمی نمه زندانی کرده اند و معزز مسئول ارتباط های او با خارج از خانه و خرید و دیگر امور است. در ادامه گفته شده است که: "معزز در حقیقت نگهبان بیگوند در آن خانه تیمی بود." (تأکید ها از من است). فعلاً به کل این داستان که خود جای تأمل دارد نمی پردازم، ولی در ارتباط با بحث فعلی، همانطور که ملاحظه می شود "تراب حق شناس- اندیشه و پیکار"، اظهارات بی سبب و میرک چنین شخصی را برای قبولاندن آن ادعاهای کذائی بر علیه سازمان چریکهای فدائی خلق به خواننده، به عنوان گویا منبع "موتق" خود معرفی کرده اند.

در "منبع" گویا موثق دیگر "تراب حق شناس- اندیشه و پیکار"، یعنی در نوشته یک "توده ای" ضد خلق دیگر تحت عنوان "ع. الهی، مثنی مسلحانه جانفشانی بی حاصل یک نسل انقلابیون ایران"، در ارتباط با تورج بیگوند ادعاها و اتهامات مشابهی مطرح شده اند. در آنجا چنین نوشته شده است: "انتشار آژانس را در سازمان ممنوع اعلام کردند و خودش را به خانه ای دیگر تبعید کردند." این گویا همان "خانه جداگانه" است که در "توضیح" آمده. در ادامه گفته شده که "ارتباط با سازمان نوید" بعنوان نماد حزب توده ایران در آن سالها در داخل کشور، از سوی هم خانه و رابط بیگوند با سازمان چریک ها سرانجام برقرار شد، گرچه دیر هنگام و پس از کشته شدن بیگوند..... هم خانه بیگوند که نقش نگهبان او در خانه محل تبعید او را داشت، "معزز" با نام مستعار "علی" به سازمان نوید منتقل شد. همانطور که ملاحظه شد، اکنون می توان معلوم کرد که "نگهبان" ذکر شده در داستان مطرح شده در توضیح "تراب حق شناس- اندیشه و پیکار" از کجا نشأت گرفته است! و خواننده کاملاً می تواند مطمئن شود که نویسنده یا نویسندگان "توضیح"، آن داستان کذائی و شخصیت "نگهبان" در آن را خود ابداع نکرده بلکه از جای دیگری اقتباس کرده اند. بقیه داستان نیز مثلاً آنجا که گویا بیگوند، "دو عضو رابط تشکیلات و یک عضو نگهبان" را با خود همراه می کند نیز از روی دست "توده ای" ها نوشته شده. در همان نوشته ع. الهی جملات زیر نوشته شده است: "اما این شورشی، آسان از عقاید و یافته های نوینش

مقدمه و یک تحلیل همه جانبه از اوضاع ایران به قلم رحمان هاتفی رهبر سازمان نوید منتشر شد. مقدمه را رفقای منشعب نوشتند که می خوانید و تحلیل را هاتفی نوشت (۴) در آخر باید به دو مطلب دیگر نیز برخورد کنیم. مورد اول مربوط به موضوعی است که در "توضیح" آمده. نویسنده یا نویسندگان آن توضیح نوشته اند که: "توج بیگوند در ۱۲ مهرماه ۱۳۵۵ بر سر یک قرار تشکیلاتی لو رفت و به شهادت رسید. یک ماه بعد در آبان ماه ۱۳۵۵، گروه وی انشعاب را اعلام کرد و کمی بعد پیوستن به سازمان نوید (وابسته به حزب توده ایران) را اعلام نمود. قسمت اول تا "کمی بعد"، تقریباً تکرار جملاتی است که در مقدمه کتابی که حزب توده به نام بیگوند منتشر کرده آمده است. اما واقعیت به آن گونه نیست که در این جملات بیان شده. بیگوند در درون سازمان، گروهی نداشت که یک ماه پس از شهادت وی "انشعاب" را اعلام کند! "توده ای" ها و با رونویسی از آنها "تراب حق شناس- اندیشه و پیکار"، تعداد دوستان بیگوند را سه نفر ذکر کرده اند که البته آنها هم یک گروه نبودند. اما با داده های موجود که البته نمی تون آنها را کامل به حساب آورد، می توان گفت که پس از شهادت رفیق حمید اشرف و رفقای دیگر، در شرایط پراکندگی و قطع ارتباط ها و به طور کلی با به هم ریختن اوضاع سازمان، تعدادی که درستی مشی مسلحانه را مورد سؤال قرار داده و تردیدهایشان پس از ضربه های سنگین سال ۱۳۵۵ هم تقویت شده بود، در آبانماه آن سال حساب خود را از بقیه رفقای سازمان جدا کردند. این عده که هنوز به صورت گروهی منسجم در نیامده بودند، جدائی خود را نیز با اطلاعیه ای اعلام نکردند. در طی مدتی بین آنها و عناصری از حزب توده ارتباطی برقرار می شود. این موضوع را "توده ای" ها به این شکل مطرح می کنند که آنها از طریق امیر معزز، کسی که قبلاً با توج بیگوند هم خانه بود، توانسته اند با افراد دیگری از سازمان چریکهای فدائی خلق تماس برقرار بکنند. بی تردید، ادعاهای حزب توده را بدون بررسی و تحقیق کامل نمی توان و نباید پذیرفت، ولی به طور کلی به گونه ای که واقعیت های بعدی بیانگرند، ارتباط حزب توده با جدانشدگان از سازمان، یک واقعیت و امر محرز است. دو فردی هم که در نوار های صوتی مورد بحث طرف گفتگوی تقی شهرام هستند، ارتباط خود با حزب توده را انکار نمی کنند.

آنچه مسلم است این است که آنچه به نام گروه منشعب از سازمان چریکهای فدائی خلق معروف شده نه در آبان ماه همان سالی که سازمان چریکهای فدائی خلق مورد حملات شدید ساواک قرار گرفت، یعنی در سال ۱۳۵۵، بلکه آن گروه پس از آن تاریخ و بعد از یک سال ارتباط مداوم با حزب توده شکل گرفت. در واقعیت امر نیز اعلام موجودیت گروهی به نام "گروه منشعب از سازمان چریکهای فدائی خلق" نه در سال ۱۳۵۵ بلکه در آبان ماه سال ۱۳۵۶ بود. تازه همین به اصطلاح "گروه منشعب" در سال ۱۳۵۶ نیز به رغم ادعای "توضیح"، "کمی بعد" پیوستن به سازمان نوید حزب توده را اعلام نکرد. به هیچوجه! اگر با تعمق لازم به هدفی که حزب توده از اعلام انشعاب یک گروه از سازمان چریکهای فدائی خلق تعقیب می نمود، توجه کنیم، خواهیم دید که اتفاقاً حزب

مردم، این را نمی دانستند و به آن سازمان به مثابه سازمان واقعی چریکهای فدائی خلق می نگریستند)، با درمیانی کرد تا او بتواند پیامش را بخواند. اما باز جمعیت راضی نشد و این فریاد در فضا طنین انداز شد که تنها به این شرط بخواند که عبارت "وابسته به حزب توده" را هم به اسم خود اضافه کند. درست پس از این توضیح بود که آن گروه دست ساز "توده ای" ها اعلام کرد که دیگر از اسم "گروه منشعب از سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" استفاده نخواهد کرد و "کمی بعد" در همان سال ۱۳۵۷ رسماً به حزب توده پیوست.

آخرین مطلب این نوشته را به یک موضوع در ارتباط با توضیح مبارز عزیز تراب حق شناس در مورد نوارهای دور اول که یکی از طرف های گفتگو رفیق حمید اشرف است، اختصاص می دهم. در آن توضیح گفته شده است: "از آنجا که رفقای فدائی در خارج کشور به دلیل ضرباتی که به سازمان چ. ف. خ. ا. وارد شده بود این نوارها را دریافت نکرده بودند، رفیق شهید محمد حرمتی پور که نماینده سازمان چ. ف. خ. ا. در خارج بود در اواخر سال ۱۳۵۶ یا اوایل ۱۳۵۷ نسخه دیگری از نوارها را از ما خواست که خودم در پاریس به وی دادم." من وقتی با این بیان یا درست تر گفته شود ادعا روبرو شدم، واقعاً جا خوردم. عجب از چه سخن گفته می شود! مگر ممکن است رفیق حرمتی پور چنان نوارهایی را از سازمان مجاهدین دریافت کرده باشد و من از وجود آنها بی خبر بوده باشم. اتفاقاً تاریخ اواخر سال ۱۳۵۶ یا اوایل ۱۳۵۷ زمانی بود که بر عکس سال های قبل، من و رفیق حرمتی پور در تماس مداوم با یکدیگر بودیم. در ابتدا به حافظه خود شک کردم، ولی در همان حال فضای تیره و کدری که درست در همان مقطع بین مجاهدین و ما بوجود آمده بود از خاطرم گذشت. در چنان فضائی چطور ممکن بود مجاهدین سخاوتمندانه نوار گفتگوها را به رفیق حرمتی پور داده باشند. در آن مقطع سازمان مجاهدین خلق، نشریه شماره ۲ درون دو سازمان مجاهدین خلق ایران و سازمان چریکهای فدائی خلق ایران را بدون موافقت و حتی اطلاع سازمان ما در کتابچه ای تحت عنوان "مسایل حاد جنبش ما" انتشار بیرونی داده بود. این کتابچه حاوی اتهامی ناروا و مملو از برخوردهای تنگ نظرانه نسبت به سازمان ما بود. تا جایی که ما در خارج از کشور در جریان بودیم، آنها در برخوردهای حضوری شان با دیگران نیز به طور شفاهی به بد گوئی از سازمان ما پرداخته و به طور کلی بر خلاف سالهای قبل از ضربه هشت تیر و شهادت رفیق حمید اشرف، نسبت به سازمان چریکهای فدائی خلق برخوردهای به قول معروف از بالا و غیر دوستانه ای داشتند. امروز در جنبش، هم کتابچه "مسایل حاد جنبش ما" موجود است، هم اعلامیه ای که در همان زمان از طرف سازمان چریکهای فدائی خلق در برخورد به اقدام آنها و تکذیب اتهام ناروا و بی اساس شان به سازمان ما، منتشر شد، و هم نشریه شماره اول بحث بین دو سازمان با مقدمه ای که در آنهم برخورد مجاهدین مورد نقد قرار گرفته و از طرف سازمان چریکهای فدائی خلق انتشار یافت، وجود دارد.

توده تا جایی که برایش مقدور بود می خواست از به اصطلاح "برگی" که بدست آورده بود، حداکثر استفاده را بکند و به راحتی حاضر نبود نام "چریکهای فدائی خلق" در دنباله گروه دست ساز خود را از دست بدهد. این به اصطلاح حزب، با همه کینه اش نسبت به چریکهای فدائی خلق، به خوبی از محبوبیت عنصر فدائی در میان مردم مطلع بود (و هست)؛ و همچنین به درجه نفرت توده های مردم از آن حزب ضد خلقی نیز وقوف داشته و دارد. در چنین اوضاعی برای آنها بسیار سودمند بود که تا می توانند سیاست ها و نظرات خود را تحت پوشش و نام "گروه منشعب از سازمان چریکهای فدائی خلق" پیش ببرند. خودشان اذعان می کنند که وقتی در سال ۵۷ می خواستند ستادی برای خود بزنند به دلیل آن که شدیداً در میان مردم منفور بودند (البته آنها از مردم به عنوان طرفداران فدائی و مجاهد نام برده اند) با آنها طوری برخورد می شد که "انگار مشتکی جذامی می خواهند در یک محله اعیان نشین ساکن شوند" و می نویسند که درچنان شرایطی "رفقای منشعب" به دادشان رسیده اند! (علی خدائی- روزگاری که آسان سپری نشد). روشن است که حزب توده به هیچوجه نمی خواست که پس از اعلام انشعاب گروه مزبور، "کمی بعد" پیوستن به سازمان نوید اعلام شود. اما روزگار به خواست حزب توده پیش نرفت و مردم مبارز و آگاه ایران اجازه بازی بیشتر با "برگ" "گروه منشعب" را به آن حزب منفور ندادند. دقیقاً این توده مردم آگاه و مبارز بودند که حزب توده را مجبور کردند که زائیده خود را به درون خویش کشیده و دو روح را در یک قالب عرضه کند. از آنجا که این موضوع نمودار یک تجربه ارزشمند تاریخی است، در اینجا تا حد امکان با جزئیات، چگونگی اجبار و زمان پیوستن گروه منشعب به حزب توده را ذکر می کنم. اما قبل از آن، این نکته را یاد آوری کنم که تراب حق شناس- اندیشه و پیکار" که از نوشته "توده ای" فوق الذکر" علیه سازمان چریکهای فدائی خلق جملاتی برگزیده اند، می توانستند ببینند که در آنجا هم تاریخ پیوستن گروه منشعب به حزب توده، سال ۵۷ بعد از "انقلاب" ذکر شده. در آنجا آمده است: "گروه منشعب از چریک های فدائی خلق از دل این بحث ها و دیدارهایی که بصورت نوبتی با رحمان هاتفی رهبر سازمان نوید ترتیب می یافت بیرون آمد و پس از انقلاب ۵۷ در حزب توده ایران جای گرفته".

بله، این مردم آگاه و مبارز ایران بودند که پس از علنی شدن سازمان های مخفی در سال ۵۷، گروه منشعب را وادار کردند که نام چریکهای فدائی خلق را از دنباله اسم خود برداشته و بعد رسماً به حزب توده بپیوندند. این امر به زمانی برمی گردد که پرسنل نیروی هوایی در دانشگاه صنعتی میتینگ برگزار کرده بود. در آن میتینگ وقتی نماینده گروه منشعب، خواست پیام اش را برای جمعیت بخواند، مردمی که در آنجا حضور داشتند، همه یک صدا فریاد زدند: نه، پیامش را نخواند. اینها همان هایی هستند که در روزهای سخت، فدائی ها را تنها گذاشتند. وضع طوری شد که نماینده "سازمان چریکهای فدائی خلق" (همان سازمانی که خود دچار اپورتونیسم گشته و باند فرخ نگهدار را به درون خود راه داده بود - گرچه در آن زمان



بی ارتباط نیست مطرح کنم که خیلی ها بعد از انتشار آن نوار های صوتی (نوار های گفتگوی رفیق حمید اشرف و رفقای دیگر)، روی ضرورتی انگشت گذاشتند، و آن این که به هنگام انتشار آن نوار ها می بایست دو موضوع به روشنی و با صراحت پاسخ داده می شد. اول این که چرا نوارها در مدت طولانی گذشته در اختیار عموم قرار داده نشده بودند و دوم و شاید مهمتر از اولی، چرا امروز، در تاریخ کنونی منتشر می شوند! اینها پرسش های کاملاً بجائی بوده و هستند، چرا که مسلماً تاریخ فقط یک رقم نیست بلکه معرف اوضاع و احوال و شرایط مخصوص به خود است و از این رو ضرورت هر اقدامی در ارتباط با شرایط خودش باید توضیح داده شود.

اما در آن توضیح، از پاسخ به این دو سؤال اجتناب شده و گویا برای پر کردن جای خالی آنها بود که این موضوع مطرح شده که نسخه ای از آن نوارها به فلانی و در چند سال بعد به بهمانی از سازمان چریکهای فدائی خلق داده شد. به نظر من علیرغم بجا و لازم بودن پرسش انتقادی فوق الذکر، صرف انتشار آن نوار ها و نوار های دیگر از طرف تراب حق شناس ارزشمند و قابل ارج گذاری است و تأکید بر این که گویا نوارها به این و آن هم داده شده بود، چیزی به ارج و ارزش آن اقدام اضافه نمی کند و مسلماً چیزی هم از آن کم نمی کند. اما پرسیدنی است که اساساً چه ضرورت و نیازی برای طرح چنین تأکیدی وجود داشت؟! در هر حال، واقعیت این است که من نیز مثل خیلی های دیگر صدای رفیق حمید اشرف و گفتگوهای مربوطه را پس از انتشار به صورت نوار های صوتی در اینترنت شنیدم. اگر رفیق حرمتی پور آن نوارها را در اختیار داشت مسلماً من باید اولین کسی می بودم که آن رفیق آنها را برای گوش دادن، به او داده باشد و در این صورت مسلماً ما در مورد مطالب آن با هم بحث و گفتگو می کردیم - که چنین نبود.

برای من در ارتباط با این گفته که آن نوارها در اواخر سال ۵۶ یا اوایل سال ۵۷ به رفیق حرمتی پور داده شده بود، این سؤال هم مطرح است که اگر چنین نوارهایی در اختیار رفیق حرمتی پور بود حتماً آنها را در اختیار رفقای دیگری هم که در آن زمان در کنار ما بودند قرار می داد. یا اگر در سال های بعد افراد وابسته به سازمان فدائی آنها را در اختیار داشتند، حتماً تا به امروز (و قبل از انتشار آن نوار های صوتی) کسانی هم که تخصص خود را جمع آوری اطلاعات درست و نادرست از گذشته و عرضه آنها به نام اطلاعات دست اول خود قرار داده اند، پیدا می شدند تا ده ها بار در مورد آن نوارها صحبت کرده و پز گوش کردن به آن نوارها را بدهند - که چون اطلاعی نداشته اند، ادعائی نکرده و چنین چیزی نگفته اند. همچنین تا کنون هیچ کس و در هیچ زمانی مدعی نشده که در مورد آن نوارها چیزی از رفیق حرمتی پور شنیده است. علاوه بر اینها، این به هیچ وجه قابل پذیرش نیست که رفیق حرمتی پور نوار صدای رفیق حمید اشرف را در اختیار داشته ولی با بی اعتنائی آن را به کناری گذاشته یا دور انداخته است! مطمئناً اگر او چنان نوارهایی در اختیار داشت حتی به خاطر حفظ صدای رفیق کیرمان حمید اشرف هم

شده بود، آن را در سال ۵۷ با خود به ایران می برد. کما این که در موردی دیگر من خود چنین برخوردی داشتم. این مورد را در زیر به تفصیل توضیح می دهم که خود می تواند گواهی دهد که در صورت دراختیار داشتن نوارهای مورد بحث، با آنها نیز برخورد مشابهی صورت می گرفت.

سال ها نوار سرودی از رفیق حمید اشرف و رفیق مرد دیگری که برایم شناخته نشد را به همراه داشتم. این نوار که در اواخر سال ۱۳۵۳ از آخرین ارتباط با رفقای داخل در خاورمیانه بدست ما رسیده بود، آنقدر برای من با اهمیت و با ارزش بود که آن را هیچوقت از خودم دور نمی کردم. در آن سال ها من مرتب به این یا آن کشور مسافرت می کردم و به یک معنا در جای ثابتی به مدت طولانی مستقر نبودم. با این حال این نوار و همچنین یادگاری هائی که از رفیق داداشی (رفیق محمد علی خسروی اردبیلی که در سال ۱۳۵۴ در جبهه نبرد در ظفار شهید شد) داشتم را به هر صورتی بود تا مقطع قیام بهمن ۱۳۵۷ تا زمان بازگشتم به ایران، حفظ کردم. در ایران، یادگاری های رفیق داداشی را در اولین فرصت به دست خانواده اش در بابل رساندم و نوار رفیق حمید اشرف و رفیقی دیگر که سرودهایی در آن خوانده بودند را به دست زنده یاد شاعر انقلابی، سعید سلطانیپور سپردم تا تکثیر و در اختیار جنبش قرار دهد. البته بیشتر سرودها را در آن نوار رفیق حمید اشرف خوانده بود. او در اول هر سرود هم دو - سه جمله ای در وصف آن گفته بود، مثلاً خوب بیاد دارم که در ابتدای سرودی که به اسم سرود چریکهای فدائی خلق معروف است با حالت افتخار آمیزی این جمله را گفته بود: "این سرود را رفیق کبیر ما مسعود احمدزاده و رفقای همراه او موقع رفتن به صحنه اعدام، می خواندند". متأسفانه در اثر اشتباه رفیق داداشی ( او مرتب با اشتیاق تمام به این سرودها گوش می داد)، بیشتر صحبت های رفیق حمید اشرف در آن نوار یا کاملاً پاک و یا بریده بریده شده بودند. در هر حال به هنگام آماده کردن آن نوار برای تکثیر، همه این قسمت ها و صدای رفیق ناشناخته، پاک و تنها صدای سرود خواندن رفیق حمید اشرف در اختیار جنبش قرار گرفت. این همان نوازی است که امروز در جنبش وجود دارد و در سال ۱۳۵۷ گرمی بخش قلب مردم و هزاران هوادار پرشور سازمان چریکهای فدائی خلق شد.

مسلماً بحث بر سر این نیست که ما از همه اسناد گذشته بخوبی محافظت کردیم. به هیچوجه. اتفاقاً خیلی از اسناد و مدارک گذشته از میان رفته اند یا در دسترس عموم نیستند. مثلاً با این که یک نسخه از جزوه تحقیقات روستائی از منطقه قره داغ آذربایجان که رفیق بهروز دهقانی آن را با به جان خریدن خطرات زیاد و با درایت کامل تهیه کرده بود، به منطقه رسید و ما آن را برای چاپ و انتشار به اروپا فرستادیم، هیچوقت چاپ نشد و معلوم هم نشد چه بر سر آن آمد - هر چند به احتمال زیاد امروز در جانی مخفی نگاه داشته شده است.

### جمع بندی کنم:

۱- همت رفقای منتشر کننده اسناد مورد بحث، به عنوان انجام یک وظیفه مبارزاتی، کاملاً ارزشمند است. تحسین این کار دو چندان می شد اگر آنها در توضیح خود برای این اسناد نیز مسند سخن می گفتند و مثلاً بدون تحقیق لازم، برای گفتگوها تاریخ تعیین نمی کردند و یا علیرغم بی اطلاعی از نام شرکت کنندگان در مباحثه با نقی شهرام، نام های غیر واقعی روی آنها نمی گذاشتند، و با...موضوعات دیگری که چه بسا برخورد به آنها موجب تردیدهائی در موارد دیگر آن توضیح گردد.

۲- استناد به منابع حزب توده بدون تعمق در ماهیت این حزب همیشه خائن، و تکرار ادعا ها و اتهامات پوچ و بی اساس آنها، کاری نیست که شایسته نیروهای انقلابی باشد.

۳- بر اساس اطلاعات تا کنون موجود، آنچه به نام "گروه منشعب از سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" شهرت یافته، گروهی بود که حزب توده طی تماس و کار روی افراد جدا شده از سازمان چریکهای فدائی خلق بعد از ضربه های سنگین ۸ تیر ۵۵، برای اشاعه نظرات خود بوجود آورد، و بلافاصله پس از علنی شدن سازمان های سیاسی مخفی پس از سقوط رژیم شاه، بر اثر فشار توده های مبارز و آگاه ایران مجبور شد آن گروه دست ساز خویش را در درون خود جای دهد.

۴- در خانمه مجبورم برای تمامی کسانی که با دیدی تاریخی و برای روشن شدن حقیقت به این اسناد می نگرند، یکبار دیگر تأکید کنم که من نوار های صحبت رفیق حمید اشرف را برای اولین بار پس از اینکه در سایت اندیشه و پیکار درج شد شنیدم، و به همین دلیل هم این ادعا که در سال ۵۶ و یا ۵۷ رفیق حرمتی پور آنها را داشته است را با واقعیت منطبق نمی دانم.

امید که این ملاحظات، خدمتی باشد برای روفتن غبار از چهره حقیقت. وظیفه ای که مرا به نوشتن این سطور واداشت.

شهریور ۱۳۹۰ - آگوست ۲۰۱۱

### پاورقی ها:

۱- عبارت "تراب حق شناس- اندیشه و پیکار" را به مثابه امضائی که در پای توضیح مربوط به نوارهای مورد بحث گذاشته شده و قاعداً بار مسئولیتی را حمل می کند، بکار می برم.

۲- "تراب حق شناس- اندیشه و پیکار" در توضیح مربوط به نوارهای مورد بحث نوشته اند که "سازمان چریک های فدایی خلق ایران با این گروه منشعب ارتباط خود را حفظ کرد". این به نوبه خود می تواند موضوعی مورد برخورد باشد. اما در اینجا دلیلی که برای این مورد ذکر شده این ادعا است که گویا "دور دوم گفتگوها بین رهبری مجاهدین و فدائیان که در اوایل



در مقاله "ملاحظات در باره یک سند تاریخی"، رفیق اشرف به اعلامیه ای استناد می کند که در اردیبهشت سال ۱۳۵۶ از طرف سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در ارتباط با "برخورد غیر مسئولانه و غیر اصولی" سازمان مجاهدین خلق ایران منتشر شده و گویای وجود روابط غیر شفاف فیما بین دو سازمان می باشد. آنچه در زیر می آید همان اعلامیه است که پیام فدائی برای آگاهی خوانندگان به چاپ مجدد آن مبادرت کرده است.

اخیراً سازمان مجاهدین خلق ایران، اقدام به پخش نشریه ای نموده که عنوان "مسائل حاد جنبش ما" به آن داده شده است. نظر به برخورد غیرمسئولانه و غیر اصولی این سازمان در مورد درج مطالب غیرواقعی و تحریف شده در این نشریه که ممکن است منجر به ایجاد تصورات نادرست و اتهامات بسیاری در مورد جنبش نوین انقلابی خلق ما گردد، خود را موظف می دانیم فعلاً هر چند مختصر، در مورد مطالب آن توضیح دهیم.

بعد از طرح مسئله ایجاد جبهه واحد توده ای از طرف سازمان مجاهدین خلق ایران، سازمان ما جهت ایجاد بحثی خلاق بین کلیه اعضا دو سازمان و تشریح هر چه بیشتر مواضع ایدئولوژیک و ارائه تحلیل های تئوریک آنها، پیشنهاد انتشار نشریه ای بین اعضا دو سازمان نمود. به دنبال قبول این پیشنهاد از طرف سازمان مجاهدین خلق ایران، اولین شماره این نشریه در فروردین ماه ۱۳۵۵ از طرف سازمان ما با ارائه تحلیل های تئوریک، در رابطه با رد طرح "جبهه واحد توده ای" منتشر شد. دومین شماره نشریه فوق قرار بود از طرف سازمان مجاهدین خلق ایران منتشر گردد، این نشریه که قاعدتاً می بایست به طرح مسائل تئوریک پرداخته و بخصوص جهت تبادل نظر و دامن زدن هر چه بیشتر به بحثها، مطالب نشریه شماره یک را طرح نماید، در مهرماه همان سال با محتوایی مملو از مطالب غیر واقعی و تحریف شده و اتهامات بی اساس انتشار یافت.

با توجه به مسائل امنیتی بیشماری که در نشریه فوق مطرح شده بود، بنظر ما حتی انتشار درون سازمانی آن نیز اقدامی غیراصولی و غیرمسئولانه بود. ولی سازمان مجاهدین خلق ایران، بدون توجه به این مساله بر اهمیت و با تغییر نام آن نشریه از "نشریه بحث درون دو سازمان، چریکهای فدائی خلق ایران و مجاهدین خلق ایران" به "مسائل حاد جنبش ما، دومین نشریه بحث بین سازمان مجاهدین خلق ایران و سازمان چریکهای فدائی خلق ایران"، بدون مشورت و توافق با سازمان ما، آنرا انتشار خارجی داد. یک چنین بی مبالاتی و اقدامی تا این حد غیرمسئولانه که بدون شک موجب بازگاردن دست رژیم در بهره برداری از این اطلاعات جهت ضربه زدن به جنبش انقلابی مسلحانه ایران می گردد، تا کنون در جنبش انقلابی نوین خلق ما بی سابقه بوده است. این اقدام برای ما واقعا موجب تحیر بوده و شدیداً نگران کننده است.

سازمان مجاهدین خلق ایران، واقعیت ارتباط ما با یک گروه از سازمانهای جبهه ملی در خارج از کشور را تحریف کرده و مطالب غیرواقعی بسیاری را عنوان کرده است. لازم به توضیح است که ما با یک گروه در درون سازمانهای جبهه ملی خارج از کشور در ارتباط بودیم، ولی در یکسال اخیر بعثت مشخص تر شدن مواضع این گروه، تغییراتی در نظرات ما نسبت به آنها بوجود آمد و ارتباط خود را با آنها قطع کردیم (ما توضیح بیشتر و تحلیل خود را در این باره در فرصتی دیگر در اختیار نیروهای مبارز قرار خواهیم داد).

اما در مورد اتهام دروغ ارتباط سازمان ما با حزب توده، برای ما بسیار مایه شگفتی است، چگونه سازمانی که دارای سابقه مبارزاتی در ایران است با زیر پا گذاشتن مصالح جنبش به چنان روشهای غیرانقلابی متوسل میشود که حتی عیان ترین مسائل را مورد سوال قرار داده و به جایی می رسد که بخود اجازه می دهد سازمان ما را متهم به گرفتن امکانات تسلیحاتی و مالی از حزب توده بنماید. انتشار چنین مطالب غیرواقعی جز فریب توده ها نبوده و با مبارزه انقلابی در تضاد می باشد. عیان بودن مواضع ما بر علیه حزب توده، ما را از توضیح بیشتر در این مورد بی نیاز می کند.

در این نشریه سازمان مجاهدین خلق ایران با بسیاری از مسائل جنبش مسلحانه خلق شناسنده و نسنجیده برخورد کرده است، و گاه تا بدانجا پیش رفته که به رستاخیز سباهکل، نقطه عطف مبارزات خلق ما و نقطه آغاز جنبش مسلحانه در ایران، با عبارت "شلیک اولین تیر ... (که حتی در همین صورتش هم بسیار قابل شک می شود!)" اشاره کرده است. آیا چنین برخوردی جز بی اعتبار ساختن جنبش مسلحانه خلق ایران معنای دیگری می تواند داشته باشد؟

ما در اینجا به سازمان مجاهدین خلق ایران هشدار میدهم که چنین برخوردهای غیراصولی و نسنجیده، نه تنها ضربه اساسی به حیثیت خود سازمان مجاهدین وارد می سازد، بلکه شدیداً به اعتبار جنبش نوین انقلابی خلق ما لطمه خواهد زد و لازم است که سازمان مجاهدین خلق ایران بطور صریح و قاطع در این باره از خود انتقاد کند.

پیروز باد جنبش انقلابی مسلحانه خلق ایران  
مرگ بر رژیم دیکتاتوری وابسته به امپریالیسم شاه  
سازمان چریکهای فدائی خلق ایران  
اردیبهشت ماه ۱۳۵۶ خورشیدی

دی ماه ۱۳۵۵ صورت گرفت، توسط همین گروه منشعب از س ج ف خ ا، برقرار شد. (تاکید از نویسنده این سطور)، باید پرسید که این ادعا بر چه پایه و اساسی استوار است؟! همانطور که در بالا اشاره شد مرکزیت سازمان مجاهدین در تاریخ ۳۱ شهریور ۱۳۵۵ نامه ای برای سازمان چریکهای فدائی خلق نوشته است. در این نامه که در "مسایل حاد جنبش ما" چاپ شده، پس از ذکر قطع رابطه کامل بین دو سازمان بعد از ضربه تیر ماه به سازمان چریکهای فدائی خلق، آشکارا نوشته شده است که "به هر صورت مدتی بعد تماس با رفقای فدائی حاصل گشت.....رفقائی که در اولین جلسه ی مذاکرات حضوری بعد از ضربات این دوره شرکت داشتند که از عناصر مرکزی رفقای فدائی به شمار می آمدند...." در واقعیت امر، سه تن از رفقای فدائی که در آن دوره مسئولیت های مرکزیت را به عهده گرفتند، با توجه به اطلاعات خود ما، عبارت بودند از رفقا، صبا بیژن زاده، حسن جان فرجودی، بهنام امیری دوان. در "توضیح" هم در دنباله مطلب فوق چنین آمده است: "در گفتگوی دوم بین دو سازمان، دو نفر: حسن جان فرجودی لنگرودی و یک نفر دیگر از س ج ف خ ا و محمد جواد قانلی و مسعود فیروزکوهی از س م ر خ ا حضور داشتند". بنابراین، این ادعای "تراب حق شناس- اندیشه و پیکار" که گویا ارتباط دو سازمان پس از ضربه های سنگین ۸ تیر، در اوایل دی ماه ۱۳۵۵، از طریق گروه منشعب برقرار شده را نمی توان درست تلقی کرد. تاریخ ۳۱ شهریور ۱۳۵۵ در نامه مرکزیت سازمان مجاهدین، خود بیانگر آن است که ارتباط بین مرکزیت دو سازمان قبل از شهریور برقرار گشته بود، و این تاریخی است که هنوز افرادی از سازمان چریکها جدا نشده بودند و گروه منشعبی وجود نداشت.

۳ و ۴- کتابی که "توده ای" ها پس از شهادت تورج بیگوند به نام وی منتشر کردند را نمی توان حقیقتاً نوشته خود وی به حساب آورد. آنها مدعی اند که رفیق وی به نام امیر معزز نوشته بیگوند را به حزب توده داده است. ولی موقعی که حزب توده به نام بیگوند کتاب منتشر کرد وی شهید شده بود و ریش و قیچی در دست "توده ای" ها بود که می خواستند از شهادت او به نفع اشاعه اندیشه های خود استفاده کنند. هدف حزب توده در واقع، مقابله با نظرات انقلابی چریکهای فدائی خلق با سوء استفاده از محبوبیت نام خود آنها بود. امروز هم آنها برای مقابله با نظرات چریکهای فدائی خلق اقدام به تجدید چاپ آن نوشته ها کرده و یکی از دلایل تجدید چاپ کتاب بیگوند و اعلامیه توضیحی گروه منشعب را این طور بیان کرده اند: "در کنار تبلیغی که در دوران اخیر پیرامون آثار پرویز پویان و احمدزاده بعنوان دو تئوری پرداز جنگ مسلحانه و ترور در ایران می شود، از نظر ما باید ریشه های این تبلیغ را یافت و آن را خشک کرد." (جانفشانی بی حاصل یک نسل انقلابیون ایران- ع. الهی).

بیرحمانه مردم ستمدیده، مدرنترین سلاح های خود را بکار برده و قدرت تخریبی بعضی از آن ها را آزمایش نمودند.

اکنون امپریالیست ها در پناه نیروی نظامی و قدرت سلاح خود در پی کسب هر چه بیشتر سهم خود هستند. آن ها میلیون ها دلار خرج این جنگ نکرده اند تا به زحمتکشان آزادی بدهند، آن ها علیرغم تضادشان، در سرکوبی خلق ها به سازش میرسند و تنها چیزی که نصیب توده ها میشود فقر و ستم بیشتر است. ولی آن چه که به خصوص در جنگ امپریالیست ها بر علیه دیکتاتورهای همچون قذافی آموزنده است این نکته است که امپریالیست ها که در تبلیغات فریبکارانه شان خود را عاشق سینه چاک مبارزه مسالمت آمیز جلوه می دهند و این اراجیف را هر روز توسط سیاستون فریبکار، شاعران و نویسندگان خود فروخته اشاعه داده و دمی از بیان مزایای مبارزه مسالمت آمیز باز نمی مانند هر کجا منافع شان حکم کند جنگ براه می اندازند، کسانی که حتی روزی را به عنوان روز "مبارزه مسالمت آمیز" انتخاب کرده و هر مبارزه ای غیر از آن را "بدور از تمدن" انگاشته و آن را مغایر دانش، اخلاق و علوم انسانی جلوه می دهند، آن ها که حتی به نویسندگانی که از مبارزه مسالمت آمیز به عنوان تنها روش درست مبارزاتی یاد کرده و می نویسند و باور به چنین امری را عین عشق به انسان ها میدانند نیز جایزه داده و یکشبه آن ها را مشهور می کنند، خود بمباران لیبی و کشتار مردم بی دفاع و حمایت از ارتش های مزدور ضد مردمی را عین تمدن و اقدامی بشر دوستانه جا می زنند! آن ها در حالی که برای حفظ دستگاه ستمگرانه خود که تنها با زور و سرکوب پا برجاست از توده ها می خواهند که با جلا دادن خویش بطور مسالمت آمیز حرف زده و آن ها را براه راست هدایت کنند تا این جلا دادن نیز عشق به انسان ها را درک کرده و از قدرت بی پایان خود دست برداشته و توده ها را در قدرت سهیم کنند!! اما خود برای رسیدن به منظورشان سلاحی نیست که بکار نبرند. در واقع میلیارد ها دلاری که غارتگران بین المللی صرف ساختن مهلک ترین سلاح ها می کنند خود حد جدی بودن ادعا های مضحک آنها در باره کارائی صرف "مبارزه" مسالمت آمیز را نشان می دهد. آن ها برای این اسلحه ها را می سازند تا نظاره گر این نباشند که توده های ستمدیده لیبیائی، عراقی، افغانی، تونسی، مصری و ایرانی با قهر انقلابی خود دست نشانندگان خود فروخته آن ها را بزیر کشند. آن ها برای حفظ ثروت های باد آورده خود به این سلاح ها احتیاج دارند. و در عمل این سلاح آن هاست که حرف آخر را میزند و غیر از این، هر تصویری، توهمی بیش نخواهد بود.

۲۲ اکتبر ۲۰۱۱  
عبداله باوی



را، و در واقع قذافی را از شرایط مادی اش جدا می کنند. قذافی دیکتاتوری کرد تا بتواند به بهترین وجهی مقاصد امپریالیست ها و طبقه حاکمه کشورش را تأمین کند، زیرا شرایط غارت و چپاول آن چنانی توده ها غیر از این نمی طلبید. در واقع دیکتاتوری حاصل و باعث آن شرایطی است که استثمار و غارت وحشیانه زحمتکشان را فراهم و تسهیل و امکان پذیر می سازد. امپریالیست ها و سرمایه داران جهانی در پی کسب هر چه بیشتر سود می باشند و بهره گیری از منابع خام ارزان قیمت در کشورهای توسعه نیافته، سیاست امپریالیستها را رقم میزند و به همین دلیل هم داشتن دست نشانده ای در قدرت، از ارجحترین سیاست های خارجی امپریالیست هاست. به همین دلیل هم دیکتاتوری عربان تنها شکل حکومتی است که این دست نشانندگان می توانند اعمال بکنند زیرا آزادی زحمتکشان مرگ امپریالیستهاست.

بعد از خیزش مردم در کشورهای عربی و اوج گیری مبارزه زحمتکشان بر علیه قذافی در لیبی امپریالیست ها فرصت را مناسب دیدند تا با براه انداختن جنگ هم خیزش مردم را سرکوب و منحرف سازند و هم جهت پیشبرد سیاست های چپاولگرانه خود دست به بار گیری جدیدی بزنند که با سیاست های کنونی شان انطباق داشته باشد و همین امر باعث شد تا تاریخ مفید بودن قذافی به سر آید. و دیکتاتوری که بیش از ۴۰ سال با کشتار مردم لیبی و با دادن امتیازهای گوناگون به امپریالیست ها بر اریکه قدرت مانده بود نتواند خود را در قدرت نگه دارد. اکنون امپریالیست ها سرنگونی قذافی را دستاویزی کرده اند تا از تحقق "آرزوی" مردم لیبی در باره آزادی و دمکراسی سخن گویند و به مردم این کشور به خاطر رسیدن به آزادی تبریک گویند، اما در اصل آن ها دارند به خودشان تبریک می گویند ولی همه انسان های آزاده و آگاه میدانند که در پی این "آرزو" چه نهفته است. زندگی توده های زحمتکش عراقی گواه بارزی است از تحقق این "آرزو" به وسیله امپریالیسم. "آزادی" و "دموکراسی" ای که به زحمتکشان عراقی داده شد تاکنون جز یک زندگی در فقر و ستم چیزی نبوده است. "آرزوی" که در آن امپریالیست ها در کشتار

لیبی،

میدانی برای سنجش

ادعاهای فریبکارانه امپریالیسم!

در جامعه جهانی که سیستم سرمایه داری حاکم بوده و همه چیز حتی انسان ها نیز کالا محسوب شده و به این اعتبار تاریخ مصرف دارند، دست نشانندگان و دیکتاتورها نیز از این قانون مستثنی نبوده و هر وقت در چهارچوب مصالح امپریالیست ها تاریخ مفید بودن آن ها سر برسد، همچون سرهنگ قذافی، بزیر کشیده شده و به زباله دان تاریخ فرستاده میشوند. این که چگونه به زیر کشیده شوند تغییر در این واقعیت ایجاد نمی کند.

سرهنگ قذافی قدرت را با کودتا بدست گرفت و مثل هر تازه به قدرت رسیده ای، برای فریب زحمتکشان کشور خود، ژست ضد امپریالیسم گرفته و خود را مدافع زحمتکشان وانمود کرد، از اتحاد خلقی های افریقا صحبت کرده و از مبارزه بر حق خلق فلسطین "دفاع" نمود، با "کتاب سبز"ش از جامعه مدنی خاص خود حرف زده و از "جماهیریه سوسیالیستی خلقی عربی لیبی" که ادعای عوامفریبانه ای برای حاکمیت او بود دم میزد. اما هر چه در این سال های طولانی جهت توجیه سیاست های خود ساخت و تبلیغ کرد تغییری در این امر نمی داد که مثل همه کشور های دیگر سیاست داخلی او بود که سیاست خارجی او را تعیین میکرد، و این سیاست چیزی نبود جز دفاع از مالکیت خصوصی و انباشت ثروت و فراهم کردن شرایط مادی برای غارت و چپاول منابع کشور و دسترنج توده ها توسط طبقه حاکم و غارتگران بین المللی حامی شان. بنابراین در دوران قذافی هم مثل همه نظام های طبقاتی، این اقلیت بود که اکثریت جامعه را استثمار کرده، از دسترنج آن ها به مادی کردن روایه های خود مشغول بوده و همزمان از عدالت میگفتند ولی حقیقت در آن جا نیز مثل تمام جوامع طبقاتی، زندگی قذافی و اقلیت حاکم، صداقت این طبقه را درباره عدالت ادعائی اشان نشان میداد. بیشک چنین شرایطی را بدون سرکوب اعتراضات بر حق توده ها و اعمال دیکتاتوری نمی شد حفظ نمود. پس علیرغم ادعاهائی که شکل حکومتی در دوران قذافی را به خصوصیات فردی وی نسبت داده و این که او دیکتاتوری کرد چون ذاتاً دیکتاتور بود تنها نشان می دهد که نه قانونمندی های جامعه طبقاتی را فهمیده اند و نه مارکسیسم

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیرش!

## پاسخ چریکهای فدائی خلق ایران به پرسش!

در ارتباط با تحولات اخیر خاورمیانه و جنبش های توده ای که در ماه های اخیر کشورهای این منطقه را فراگرفته است نشریه آرش ۶ پرسش طرح و خواستار پاسخ سازمان ما به آنها شد. آنچه در زیر می آید پاسخ به آن "۶ پرسش" است. لازم به یاد آوری است که این پرسش و پاسخ در شماره ۱۰۷ نشریه آرش درج گردیده است.

**سوال ۱: خیزش های توده ای ضد حکومتی در کشورهای عربی چرا زنجیره ای شد؟ آیا توهّم تکرار پذیری سناریوی آسان و تند آهنگ تونس، مردم این کشورها را به شوق آورد؟ اگر نه، کدام زمینه های مشترک و چه عواملی همزمانی خیزش ها را اجتناب ناپذیر ساخت و چرا فقط در چند کشور معین؟**

**پاسخ:** به باور ما برای اینکه بتوان به کنکاش در "زمینه های مشترک" خیزش های "ضد حکومتی" اخیر در "کشورهای عربی" مورد اشاره در این سوال پرداخت، باید بر خصوصیت مشترک نظام سیاسی- اقتصادی حاکم بر اکثر "کشورهای عربی" در خاورمیانه تاکید کرد که سلطه رژیم های دیکتاتوری در آنهاست. رژیم های مستبدی که برای سالهای طولانی یعنی سی تا چهل سال تغییر نکرده اند و قدرت در این جوامع در پد "فرعونی" است که با نقض حق حاکمیت مردم بر آنها "خدائی" می کند. در این کشورها همانند کشور ما از آزادی و دموکراسی خبری نیست؛ چرا که دیکتاتورهای بر آنها حکومت می کنند که همگی روابط تنگاتنگی با قدرتهای بزرگ امپریالیستی داشته و به همین دلیل هم از پشتیبانی و حمایت آنها برخوردار بوده و متقابلاً منافع آنها را تامین می کنند. سرکوب وحشیانه هر صدای اعتراض و کشیدن ستمه از گرده کارگران و زحمتکشان خصوصیت مشترک همه این رژیم ها بوده و آنها در طول سالهای طولانی حکومت خود نشان داده اند که برای حفظ قدرت خود که با وابستگی به امپریالیستها تنیده است از مبادرت به هیچ جنایتی دریغ نورزیده و نمی ورزند. خصوصیت مشترک دیگر این کشورها قطب بندی شدید طبقاتی در آنها می باشد بطوری که همه ثروتها و دارائی های کشور در پد اقلیت فشرده ای متمرکز گشته است که با قدرت سیاسی رابطه تنگاتنگ دارند و اکثریت مردم از تامین ساده ترین حوایج زندگی عاجز و همواره در عذابند. به همین دلیل هم نان و آزادی مطالبه مشترک مردم در همه این کشورها می باشد. مطالبه ای که از این واقعیت ناشی می شود که نظام های سرمایه داری حاکم در این کشورها آنچنان خون کارگران و توده های ستمدیده را جهت ریختن به "دیگ کیمیائی سرمایه" کشیده اند و آنچنان آنان را استثمار و چپاول کرده اند که آنها منتظر فرصتی هستند تا خشم فروخته خود را بروز دهند. بنابراین آنچه مردم این کشورها را به خیزش واداشت نه "توهّم تکرار پذیری سناریوی آسان و تند آهنگ تونس" بلکه شرایط مادی حیات آنها یعنی فشار شرایط زندگی و فشرده شدن خشم فروخته حاصل سالها ظلم و ستم بود. اما از سوی دیگر تجربه نشان داده که درآمیزی عوامل گوناگونی باعث سرازیر شدن انرژی مبارزاتی مردم در لحظه های معین تاریخی به خیابانهای می شود. بنابراین اگر در کشوری مردم هنوز به پا نخاسته اند و یا مبارزانشان از

وسعت زیادی برخوردار نبوده نه به خاطر رضایت آنها از وضع فلاکت بار موجود بلکه به خاطر عدم در آمیزی همین عوامل می باشد. اینکه چرا در یک کشور قیام مردم وسیع تر و در دیگری کم عمق تر بود را شرایط تاریخی مشخص هر کشور و سنتهای مبارزاتی و حد آگاهی و تشکل کارگران و توده ها و روحیه مبارزاتی شان و همچنین حد سازمانیافتگی قدرت سرکوب و خواهران و برادرانشان در تونس تعیین می کند. از سوی دیگر امر غیر قابل انکاری است که کارگران و زحمتکشان همواره از مبارزات همدیگر درس می گیرند و پیروزیهای آنها در هر کشور توده ها را در کشورهای دیگر به شوق می آورد و روحیه مبارزاتی آنها را تقویت می کند. به همین دلیل هم وقتی که آنها می بینند که خواهران و برادرانشان در تونس توانسته اند با مبارزات خود "زین العابدین بن علی" دیکتاتور این کشور را فراری دهند روشن است که این امر روحیه مبارزاتی آنها را ارتقاء می دهد همانطور که روحیه دشمنانشان را تضعیف و آنها را دچار ترس و وحشت می کند. اگر عکس العمل طبقات حاکمه در کشورهای عربی را پس از رویداد های اخیر دنبال کرده باشیم می بینیم که چطور شاه عربستان یک دفعه پادش افتاد که لازم است میلیارد ها دلار از درآمد های چپاول شده مردم را خرج نیاز های آنها نماید و یا چرا سلطان عمان به یاد بیمه زحمتکشان افتاده و شیخ کویت با دست و دل بازی تمام سر کیسه را شل می کند. بنابراین همانطور که قیام توده ها وحشت در دل اربابان می اندازد به همان دلیل هم باعث شادی و شور مبارزاتی ستمدیدگان نیز می گردد و آنها را به خیزش تشویق می کند. اما رشد و تبدیل کیفی این شور مبارزاتی به یک انفجار توده ای تابع عوامل گوناگون و از جمله چگونگی رشد و شدت یابی تضادها می باشد. همانطور که گفتیم تا عوامل گوناگونی با هم در نیامیزند مردمی که به شرایط ظالمانه تن داده اند بر نمی خیزند. برای نمونه در تونس جوان زحمتکشی به نام "محمد البوعزیز" از ظلم ظالمان حاکم خود را به آتش کشید و شرایط چنان بود که خیلی زود این امر آتش به نظم ظالمانه ای انداخت که زور و شکنجه بر پا نگهداشته شده بود. آتشی که آنچنان شعله گرفت که طبقه حاکمه را مجبور نمود خیلی زود و قبل از اینکه خیلی چیزها بسوزد "بن علی" را فدا کند. اما در مصر درست بعد از این رویداد چندین جوان با مشاهده نتایج این خود سوزی خود را به آتش کشیدند اما اتفاقا در عکس العمل به این خود سوزیها هیچ اتفاقی روی نداد تا بعدا مردم در میدان التحریر جمع شده و در آن روز پر شور همبستگی مبارزاتی ای از خود نشان دادند که در تداوم خود سرنوشت مبارک را رقم زد. بنابراین در برخی از کشورهای مورد سوال این شرایط در زمانهای متفاوت فراهم شد و در برخی دیگر نه.

**سوال ۲: آیا زنجیره ای این خیزش ها در جهان عرب، فقط مجموعه ای از چند حادثه سیاسی است یا یک رخداد تاریخی؟ به عبارت دیگر صرفنظر از نتایج سیاسی و اجتماعی کوتاه مدت آن ها در هریک از این کشورها، آیا روند بازگشت ناپذیری در منطقه اتفاق افتاده و حرکت عمومی ناکزیری آغاز شده است؛ همچنان که پنجاه سال پیش در همین کشورها با کودتاهای ضد استعماری ورفی تاریخی برگشت؟**

**پاسخ:** آنچه که "جهان عرب" را به لرزه در آورده و سیمای سیاسی خاورمیانه را دگرگون نموده بیشک "رخداد تاریخی" بزرگی است که در ادامه خود تغییرات باز هم بیشتری را سبب خواهد شد. تا همین لحظه "بن علی" دیکتاتور تونس مجبور به ترک کشور شده و "مبارک"، مستبد مصر در انتظار نتیجه دادگاه خود می باشد؛ در حالیکه "علی عبدالله صالح" فرمانروای مطلق العنان یمن که گفته میشود به دلیل مبارات کاخش مجروح شده دوران نفاقت را در عربستان می گذراند و معلوم نیست که آیا اجازه بازگشت به یمن را به او خواهند داد یا خیر! از سوی دیگر قدرتهای امپریالیستی به لیبی حمله نموده و علنا ضرورت تغییر "معمر قذافی" را تبلیغ می کنند. در حالیکه در سوریه مبارزات مردم با شعار های "مرگ بر اسد، بشار اسد اعدام باید گردد" هر روز وسعت بیشتری گرفته و "بشار اسد" دیکتاتور کشور را مجبور نموده در حالیکه هر روز مردم را در خیابان می کشد از پذیرش حق "آزادی احزاب" و "برگزاری" انتخابات آزاد" دم بزند.

بنابراین وقتی که توده ها در چنین ابعادی و در چندین کشور خاورمیانه به خیابان می ریزند و با مبارزات خود چند دیکتاتور را سرنگون و در دل بقیه تخم وحشت می کارند روشن است که جهان با یک رخداد تاریخی مواجه شده است. رویدادی که نشان داده در همه این کشورها مردم رژیم های موجود را نمی خواهند و خواهان تغییر وضع کنونی هستند و برای فریاد این خواست به خیابانها آمده اند. خیزش مردمی بزرگی که از شروع یک "حرکت عمومی" خبر می دهد. اینکه این حرکت به کجا می رسد به این بستگی دارد که آیا مردم قادر خواهند بود از این اوضاع برای تشکل خود و ایجاد یک سازمان انقلابی که لازمه رهبری مبارزات خود به خودی آنهاست استفاده کنند یا اوضاع به سمتی جز بخش می یابد که این نیاز حیاتی پاسخ شایسته نمی گیرد

در ضمن همانطور که رفیق کبیر امیر پرویز پویان گفته است "تاریخ توالی فصول نیست، توالی چشم انداز های بی بازگشت است" به همین دلیل هم آنچه امروز در خاورمیانه جاری است را نمی شود و نباید با "کودتاهای ضد استعماری" که "پنجاه سال پیش در همین کشورها" رخ داد، مقایسه نمود. کودتا هائی که "پاره ای از

آنها تا حدودی توانستند توده های وسیعی را بسیج کنند. چرا که آنچه اکنون در خاورمیانه جاری است یک خیزش توده ای خود انگیخته و فاقد رهبری است که در هیچ کجا قادر به کسب قدرت دولتی نشده است. و اتفاقاً همین فقدان رهبری نقطه ضعفی است که هر سرنوشتی را در چشم انداز این خیزشها محتمل می سازد.

**سوال ۲: آیا این جنبش های زنجیره ای که همچون واگن های متعدد قطار همزمان به راه افتاده اند، در ساختارهای سیاسی و نظامی و بافت های اجتماعی کم و بیش متفاوت، می توانند به حرکت با هم ادامه دهند و سرنوشت یکسانی (اعم از پیروزی یا شکست) بیابند؟**

**پاسخ:** "واگن های متعدد" یک قطار را لوکوموتیو واحدی به حرکت در می آورد که منطقاً آنرا راننده ای هدایت می کند. راننده ای که تمایلاتش مقصد را تعیین نمی کند چرا که مقصد را ریل هائی که از قبل کار گذاشته شده اند، تعیین کرده اند. راننده در چنین شرایطی می تواند تندتر یا کندتر در مسیر آن ریل حرکت کند. در حالیکه خیزش مردم در کشور های عربی علیرغم تأثیراتی که از هم می گیرند در واقع حرکت توده ای خود جوشی است که فاقد رهبری است. بنابراین نمی توان انتظار داشت که مبارزات مردم در کشور های مختلف با توجه به گوناگونی شرایط "به حرکت با هم ادامه دهند" آنهم در شرایطی که از ابتدا هم با هم شروع نکرده اند. وقتیکه جنبشی توده ای و خود انگیخته بود روشن است که از فقدان رهبری در رنج است و همین پاشنه آشیل امکان می دهد که طبقات و قدرتهائی که از قدرت تشکل و سازمان یابی بیشتری برخوردارند و چنین خیزشی منافع آنها را به خطر انداخته است با ترفند های گوناگون در آن نفوذ کرده و بکوشند تا آنرا به بیراهه ببرند. بنابراین "سرنوشت یکسان"ی برای آنها نمی توان تعیین نمود گر چه تجربه نشان داده که با توجه به سلطه نظام سرمایه داری در این کشور ها تا طبقه کارگر هدایت این مبارزات را بر عهده نگیرد این مبارزات به نتایج مطلوب مورد نظر خود نخواهند رسید. اما ادعای به این اصل درست تاریخی نباید به دستاویزی برای "بی وظیفه" ماندن روشنفکران انقلابی و توجیهی برای پاسیفیزم آنها در این کشورها تبدیل گردد. درست برعکس، زمانی که می پذیریم که طبقه کارگر در راس این جنبشها نیست، اتفاقاً سنگینی وظیفه تلاش برای برداشتن این مانع و ایجاد شرایط مناسب برای تسهیل تشکل و اعمال قدرت طبقاتی طبقه کارگر آنهم در شرایط اعتدالی جنبش توده ای، به گونه ای اجتناب ناپذیر در مقابل این نیروها قرار می گیرد. نکته بسیار مهم دیگر در شرایط کنونی درک این واقعیت است که دستاورد اصلی این خیزش ها نه پیروزی های آتی آنها، بلکه فضای جدید سیاسی است که خلق کرده و به توده های وسیعی امکان داده اند تا وارد سیاست شده و برای تعیین سرنوشت خود قدرت و ابتکارشان را به نمایش بگذارند. ومهمتر اینکه تلاش کنند تا در فضای نوینی که شکل گرفته متشکل شوند. از سوی دیگر می دانیم که وقتیکه مردم به خیابان می ریزند طبقه حاکمه و دشمنان مردم هم بیکار نمی نشینند اتفاقاً آنها جری تر و درنده خور تر شده و برای حفظ منفعی که از وضع موجود می برند و می دانند از دست دادنش چه معنائی دارد با همه وجود به تکاپو می افتند و به هزار حيله متوسل می شوند. یک جا مهره هائی را قربانی می کنند تا کل

وضع موجود را حفظ کنند و در جای دیگری اپوزیسیون قلابی شکل می دهند تا انرژی مبارزاتی توده ها را به هز برزند و در جاهائی هم برای سرکوب قطعی مردم از ارتش های بیگانه کمک می گیرند. در نتیجه ادامه حرکت بستگی به عوامل گوناگونی دارد که قابل پیش بینی نیست اما در یک چیز تردیدی نمی توان داشت برای پیروزی بر دشمنانی چنین مسلح و هشیار و درنده خو به مردمی سازمان یافته، آگاه و مسلح نیاز مندیم. آگاهی و تشکلی که وقتیکه با رهبری انقلابی توأم شود راه پیروزی را هموار می سازد.

**سوال ۴: دسته ای از حکومتیان ایران ناخشنود از این واقعیت کنونی که مردمان عرب اسلامگرا و خواستار حکومت اسلامی نیستند و هم چنین به بهانه های گوناگون از جمله مداخله گری دولت های غربی، آن ها را ساخته و پرداخته غرب و اسرائیل فلمداد می کنند و دسته دیگر از آنها، به این امید که جریانات اسلامگرا در این جنبش ها تقویت شده و رهبری آن ها را به دست بیاورند، ادعا می کنند که آن ها در پی چیزی جز "بیداری اسلامی" در منطقه و رسیدن امواج انقلاب اسلامی ایران به سواحل آبی و خاکی این کشورها نیستند. با توجه به مجموعه شرایط حاکم بر این جنبش ها و ظرفیت های متناقض موجود، به خصوص وضعیت رهبری این جنبش ها و مداخله گری خارجی، شناس استقرار یک رژیم سیاسی - اقتصادی دمکراتیک و یا رسک عقیم شدن آن ها با مداخلات امپریالیستی و یا حتا چشم انداز تکوین رژیم اسلامی چقدر است؟ دولت های غربی با حکومت های لیبی و سوریه مخالفت می کنند و جمهوری اسلامی با حکومت بحرین و یمن، واکنش اصولی به جنبش های گوناگون چگونه باید باشد؟**

**پاسخ:** خیزش مردمی در کشور های عربی تاکنون خیلی ها را در تنگنا قرار داده است. از دیکتاتور هائی که در فکر جانشینی فرزندان خود بودند و حالا مجبورند با برانکار و در کنار همان جانشینان احتمالی در جلسه دادگاه خود شرکت کنند تا مستبدینی که از ترس خشم مردم و برای بدست آوردن دل آنها می تا دیروز بی مهابا سرکوب و تحقیرشان می کردند، هر روز امتیاز جدیدی پیشنهاد می کنند. این خیزش همچنین سردمداران جمهوری اسلامی را هم حسابی در مخمصه قرار داده است. جمهوری اسلامی همواره ادعا می کرد که در میان مردم مسلمان کشور های عربی از نفوذ معنوی قابل توجهی برخوردار است و حتی خیزش مردم را به حساب "بیداری اسلامی" و "انقلاب اسلامی" می گذاشت اما جنبش های جاری سواک تمامی نتایج تاکنونی شان یک تودهنی به رهبران این رژیم بوده اند؛ چرا که خیلی زود روشن شد که اتفاقاً "بنیاد گرایی اسلامی" که جمهوری اسلامی سنگ آنرا به سینه می زند در این خیزش ازبیاگاه قابل توجهی برخوردار نمی باشد. از سوی دیگر وقتیکه فیلم آتش زدن عکس های خامنه ای در سوریه در مقابل دید همگان قرار گرفت باز هم بیشتر روش شد که "ولی فقیه مسلمین جهان" از چه جایگاه حقیری حتی در میان مسلمانان سوریه برخوردار است. امری که یاهو های ماشین تبلیغاتی جمهوری اسلامی را چون تف سر بالا به طرف خودشان بازگرداند. بهتر است حالا که در باره حد نفوذ اسلام خامنه ای صحبت شد در مورد اینکه "چشم

انداز تکوین رژیم اسلامی چقدر است؟" نیز در همین جا بگوئیم. همانطور که سیر رویدادها در جنبشهای اخیر در کشور های عربی نشان داده اسلام گرایان در این خیزشها وزنه قابل توجهی را تشکیل نداده و اکثریت مردم هم به آنها توجهی نداشته اند. البته این تصویری است که در آغاز خیزش مردم بروشنی قابل دیدن بود، اما در شرایط ملتهب و بحرانی کنونی، این تصویر ممکن است که به دلایل مختلف و بطور اولی منافع دشمنان توده های منطقه، تغییر کند؛ به این معنی که اگر مبارزات مردم در شرایط عدم تحقق مطالبات اصلی شان ادامه پیدا کند طبیعی است که دشمنان مردم برای کنترل این مبارزات، به عنوان یکی از آلترناتیوهای خود، -مانند انقلاب سال ۱۳۵۷ ایران- بکوشند تا بر حقه نحیف بنیاد گرایی اسلامی باد کنند. نشانه هائی از این گرایش به آلترناتیو سازی قابل رویت است. همین حالا در مصر ما شاهد این امر هستیم که چگونه "الاخوان المسلمین" در حال گسترش صفوف خود می باشد. در ضمن تجربه نشان داده که تکیه بر اسلام همواره یکی از آلترناتیو های طبقات حاکمه و امپریالیستها در این کشور ها بوده و هر کجا که بحرانها تعمیق یافته فضای بیشتری به جریانات اسلامی مرتجع داده شده است. بنابراین نباید فکر کرد که اگر قدرتهای بزرگ دارای منافع، منافعشان حکم کند، این جریان هیچ چشم اندازی ندارد. در مورد" شناس استقرار یک رژیم سیاسی - اقتصادی دمکراتیک" در این کشور ها سوال کرده اید برای پاسخ به این پرسش قبل از هر چیز باید توجه داشت که کشور های عربی در خاورمیانه اکثراً تحت سلطه امپریالیسم هستند. سلطه ای که با توسل به دیکتاتوری عربان امورات خود را پیش برده و به همین دلیل هم استقرار دمکراسی در این کشور ها وابسته به نابودی این سلطه است. بنابر این در این کشور ها هر کس خواهان دمکراسی و آزادی می باشد ضرورتاً باید برای نابودی همین سلطه و نظام جابرانه ای که الزام آن می باشد تلاش کند. پس شناس حکومت دمکراتیک در این کشور ها وابسته است به درجه پیشرفت انقلابی که کل نظام حاکم را نابود سازد. و این امر بدون رهبری طبقه کارگر دست یافتنی نیست. در باره این قسمت از سوال که "واکنش اصولی به جنبش های گوناگون چگونه باید باشد؟" هم باید در نظر داشت که در هر شرایطی باید از جنبش آزادیخواهان و مترقی مردم حمایت نمود. این حمایت نباید و نمی تواند به این امر که نیروهای طبقاتی دیگر چه می گویند وابسته باشد. مانورها و واکنش های دولتهای غربی و یا سیاستهای دولتهای دست نشانده آنها در تأیید و یا تکذیب یک حرکت به هیچ وجه نباید تعیین کننده سیاست انقلابی باشد. برای نمونه در طول سالهای طولانی، همواره دفاع از انقلاب خلق فلسطین یکی از پرنسپ های شناخته شده جنبش انقلابی مردم ما بوده است. و هیچ نیروئی هم این سیاست را به چگونگی تبلیغات دولتهای غربی و یا جمهوری اسلامی که مدعی دفاع از مردم فلسطین بوده و هستند موکول نکرده است. بنابراین باید از مبارزات ضد امپریالیستی -دمکراتیک توده ها دفاع نمود و هم زمان سیاستهای فریبکارانه امپریالیستها و دشمنان رنگارنگ مردم را افشاء نمود. در واکنش به خیزش های مردمی همچنین نباید در توازن قوای موجود اعراق نمود و همواره باید مردم را برای مبارزه ای که سخت و طولانی است پرورش داد و آماده نمود. و برای رسیدن به این امر باید بدون هیچ واهمه ای کمبود ها و ضعف های موجود در مبارزات توده ها را گوشزد کرد.

**سوال ۵:** اگر در تونس و مصر نیروهای امنیتی و ارتش بجای تداوم و تعمیق سرکوب، با اتخاذ تاکتیک تحبیب مردم و قربانی کردن بن علی و مبارک، به مهار جنبش برآمدند و نظام را از گزند گسترش و تعمیق حرکت مردمی حفظ کردند، به نظر می‌رسد که حاکمان لیبی و سوریه و یمن و بحرین الگوی خامنه‌ای- احمدی نژاد را سرمشق قرار داده اند. این که حاکمان از جنبش‌های کشورهای دیگر درس می‌گیرند، جنبش‌های آزادی خواه و برابری طلب ایران و عرب در همین مسیری که تا به حال طی کرده اند، چه آموزه‌هایی برای یکدیگر دارند؟

#### پاسخ:

اجازه دهید مقدماتا تاکید کنیم که حتی در مواردی نظیر تونس و مصر که گردانندگان نظام بن علی و مبارک را "قربانی" کردند، این سیاست تنها پس از آن به جلوی صحنه رانده شد که ارتش و نیروهای سرکوب نتایج امتحان تاثیر قدرت سرکوب خود را ملاحظه کردند. و امپریالیستها فهمیدند که تداوم کشتار و سرکوب عریان ممکن است به رادیکالیزه شدن جنبش منجر شود. در تونس و مصر، صحنه بدون تلاش بن علی و مبارک برای سرکوب خوین مردم از آنها خالی نشد. در واقعیت امر تاریخ و عملکرد طبقه حاکم در این کشورها نشان داده که اتفاقا قدرتهای حاکم در جریان تحولات اخیر، بدون استثناء از کاربرد "الگوی خامنه‌ای- احمدی نژاد" و به عبارت صحیح تر از کاربرد قهر عریان حکومتی دریغ نکرده اند؛ اما این مساله که صرف کاربرد چماق سرکوب بر علیه جنبش توده ای، تا چه حد توانسته اهداف رژیم‌های مورد بحث و قدرتهای جهانی حامی آنها در هریک از این کشورها برآورده سازد را چگونگی تغییرات انجام شده در آنها هویدامی سازد.

از سوی دیگر، وقتیکه توده‌ها در دورانهایی انقلابی در ابعاد وسیع به پا می‌خیزند در مدت کوتاهی تجاری را بدست می‌آورند که در شرایط عادی کسب و درک آنها برایشان آسان نیست. به همین دلیل هم اگر گفته شود جنبش‌های توده ای مخزن عظیمی از تجربه مبارزاتی اند سخن اغراق آمیزی گفته نشده است. تجربه ای که حاصل جانفشانی‌های هزاران انسانی است که شرایط ظالمانه زندگی شان آنها را به اعتراض واداشته است. این مبارزات همواره منبع الهام رنجبرانی است که هنوز به هر دلیل قادر نگشته اند بر علیه نظم ظالمانه موجود بپاخورند. وقتیکه به دنبال خیزش مردم در کشور های عربی خیرگزارها گزارش دادند که عده ای از معترضین عرب بر این باورند که توده‌های ستم‌دیده عرب از مبارزات مردم ایران الهام گرفته اند کمتر کسی تعجب نمود. با این توضیح ویا توجه به گستردگی درسهای که در این خیزش‌ها نهفته است بهتر است در اینجا به برخی از آنها اشاره نمود و بحث بیشتر را به فرصت دیگری موکول نمود.

اولا این خیزش‌ها بار دیگر به مردم نشان داد که امپریالیستها و رژیم‌های دست‌نشانده شان به هر ترفندی متوسل می‌شوند تا آتش خشم مردم بپاخاسته را مهار زده و سلطه جهنمی خود را حفظ کنند. آنها برای حفظ نظام حاکم، در حین کاربرد سرکوب، حتی به عقب نشینی‌های جزئی نیز تن می‌دهند تا راه تعرضات خود به زندگی و مبارزه مردم را هموار نمایند. بنابراین مردم نباید قریب این عقب نشینی‌های جزئی را بخورند و برای کسب آزادی و دموکراسی، باید تا نابودی تمامیت نظام جابرنانه حاکم از پای ننشینند. این خیزش‌ها بر

این واقعیت هم مهر تائید زد که این دیکتاتور هائی که در تبلیغات حکومتی قدر قدرت جلوه داده می‌شوند وقتیکه تاریخ مصرفشان برای اربابانشان تمام شود آنها را چون "موش مرده" ای به زباله دانی می‌اندازند. کاری که برای مقابله با انقلاب مردم ایران با شاه کردند و امروز با بن علی و مبارک دارند می‌کنند و فردا با صالح و خامنه‌ای واسد خواهند کرد. تجربه ای که نشان می‌دهد امپریالیستها هرگز سرنوشت خود را با سرنوشت مزدورانشان گره نمی‌زنند.

ثانیا همانطور که تجربه خیزش مردم ایران در سال ۸۸ نشان داد حفظ وضع موجود خواست تمام دسته بندی‌های درونی طبقات حاکمه می‌باشد. بنابراین مردم چون آزادی و دموکراسی می‌خواهند باید کل نظام جهنمی حاکم را سرنگون سازند. تجربه ای که مردم تونس و مصر باید به آن توجه می‌کردند تا به طبقه حاکم اجازه ندهند که یک تغییر مهربانانه را به جای "انقلاب" و "پروزی" مردم جا بزنند. اتفاقا امروز این عبارت که در میان مردم مصر رایج شده که می‌گویند یک مبارک را انداختیم اما ۱۸ مبارک به جایش نشستند (اشاره به تعداد اعضای شورای نظامی حاکم) نشان می‌دهد که آن ایرانیانی که فریاد می‌زدند "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد" بر واقعیت درستی دست می‌گذاشتند که همه مردم منطقه در مبارزه برای نابودی دشمنان خودشان باید به آن توجه نمایند. تجربه مبارزات مردم ایران همچنین ثابت نموده که تا نظام سرمایه داری وابسته حاکم است از آزادی و دموکراسی خبری نیست. این تجربه را مردم ایران با دردها و رنج‌های بسیار به دست آورده اند و آوار شکست انقلاب سال ۵۷ و فروکش کردن خیزش سال ۸۸ بر آن مهر تائید زده است. تجربه ای که تا دیر نشده اگر مردم کشورهای عربی به آن توجه کنند نیازی نیست که همان درد‌ها و رنج‌ها را خود تجربه کنند.

ثالثا یکی از ترم‌های تبلیغات طبقات حاکمه همواره این می‌باشد که وضع کنونی را غیر قابل تغییر نشان دهند. این یکی از مضامین تبلیغات دشمنان مردم در کل منطقه است که با تکیه بر شکستهای مبارزات مردم، قدرت حاکمه را جاودانی جلوه می‌دهند اما این خیزش‌ها نشان داد که چنین تبلیغی واقعیت ندارد و دیکتاتورها بشرطی که مردم بپاخورند رفتنی هستند. سرنوشت "بن علی" و "مبارک" نشان داد که اگر مردم یک پارچه بپاخورند به چه نتایج بزرگی دست خواهند یافت. به چه نتایج بزرگی دست خواهند یافت.

رابعا این جنبش‌ها نشان داد که توده‌های تحت ستم، بسته به شرایط، به چه اشکال متنوعی از مبارزه و چه تاکتیکهای گوناگونی برای رسیدن به هدف متوسل می‌شوند. و در آمیزی چه عوامل گوناگونی آنها را به خیزش وامیدارد. و چه قدر کودکانه است کار کسانی که برای توصیف جنبش‌های مردمی و خیزش‌های که می‌روند تا نظم ستمگرانه حاکم را در هم بریزند می‌کوشند تا آنها را در چهارچوب‌های فرمول‌هائی قرار دهند که با دیالکتیک انقلاب انطباقی ندارند. در حالیکه این خیزش‌ها و تنوع ناگزیر آنها نشان می‌دهد که مسائل پیچیده اجتماعی که بررسی شان مستلزم شناخت روانشناسی توده است را نمی‌توان در سطح فرمول‌های ساده ریاضی تنزل داد. می‌همین دلیل هم کار آنهاست که سالهاست می‌کوشند با تکیه مکانیکی بر فرمول بحران اقتصادی نظام سرمایه داری و تشدید فقر و فلاکت مردم و انعکاس این اوضاع در شدت یابی

تضاد‌های درونی طبقه حاکمه، شرایط را برای خیزش مردم آماده جلوه دهند، با کسانی که از دیدن شرایط دردناک زندگی توده‌ها متعجب شده و معترضان می‌گویند پس چرا مردم بها نمی‌خیزند و گاه با بیان اینکه "خلاق را هر چه لایق" خود را تسکین می‌دادند زیاد تفاوتی ندارد. تجربه نشان داده تا موجبات خیزش مردم مهیا نشود آنها بها نمی‌خیزند. پس باید راه رسیدن به این شرایط را هموار نمود و مهمتر از آن چنان سازمان انقلابی ای را بنیان گذاشت که در شرایط بپاخاستن کارگران و زحمتکشان، قادر به هدایت آنها باشد.

**سوال ۶:** برخی می‌گویند این جنبش‌های تاکنون مسالمت آمیز، وقتی بی‌رحمانه به خاک و خون کشیده می‌شوند، بدون دخالتگری نظامی خارجی چطور می‌توانند بر حکومت‌های تا دندان مسلح و انعطاف ناپذیری مثل حکومت‌های قذافی و اسد و عبدالله صالح یا رژیم بحرین که از پشتیبانی عربستان و غرب برخوردار است، غلبه کنند؟ آیا به راستی جز تسلیم به این حکومت‌ها و یا طلب مداخله نظامی خارجی، راه دیگری برای پیشرفت این جنبش‌ها وجود ندارد؟

**پاسخ:** در ارتباط با قسمت اول این سوال، در درجه اول باید بپذیریم که واقعیت را باید همانگونه که هست توصیف نمود. و در این توصیف نباید گرایش‌های ذهنی و تمایلات سیاسی مان به جای واقعیت بنشینند. در تحلیل و تبیین رویدادها این یک اصل است. در نتیجه خطاب "جنبش‌های تاکنون مسالمت آمیز" به خیزش‌های توده‌ای در کشورهای عربی، با واقعیت انطباق ندارد. در شرایطی که دیکتاتوری‌های حاکم بر این کشورها هیچ گونه تجمع توده‌ای را بر نتافته و تظاهرات مردم را با بیرحمی تمام به گلوله می‌بندند در شرایطی که از تونس تا مصر و سوریه همه جا ما شاهد مقاومت و اعمال قهر انقلابی توده‌ها در تقابل با سرکوبگری‌های دستگاه حاکمه بوده و هستیم و اتفاقا همین مقاومتها ک بر حق و اعمال قهر انقلابی از سوی توده‌ها دشمنان مردم را ترسانده و در برخی کشورها آنها را واداشته جهت جلوگیری از رادیکالیزه شدن هر چه بیشتر مبارزات مردم به عقب نشینی تن بدهند چرا باید این واقعیتها را ندید و همه مبارزه جاری را "مسالمت آمیز" نامید. برآستی این رواج گسترده استفاده از "کوکتل مولوتف" و این آتش زدن مراکز سرکوب از سوی توده‌ها ی انباشته از خشم و نفرت کجایش با قواعد مبارزه مسالمت آمیز انطباق دارد. روشن است که تاکید بر این امر در اینجا ربطی به اهمیت و جایگاه اشکال مبارزه نداشته بلکه بحث بر سر توضیح واقعیت است. مبارزه مسالمت آمیز که در جای خود درست و اصولی است قواعد خاص خودش را دارد. در نتیجه نمی‌توان هر خیزش عریضی را به صرف اینکه برخی دوست دارند مخالف قهر جلوه کنند مسالمت آمیز جلوه داد.

حال با این توضیح لازم اگر به خود پرسش بازگردیم می‌بینیم که این سوال با "برخی می‌گویند" شروع شده است! اما برای ما روشن نیست که این "برخی" در زندگی واقعی چه کسانی را شامل می‌شود که از "تا دندان مسلح" بودن حکومت‌ها و "انعطاف ناپذیری" آنها در مقابل خواستها و مطالبات توده‌ها، "راه" و گزینه "دخالتگری نظامی خارجی" را نتیجه می‌گیرند. از قرار جناب "برخی"، حاضر نیست به روی مبارک بیاورد که مردم به خاطر چه اهداف و خواستهائی با دست خالی بر علیه

"حکومت های قذافی و اسد و عبدالله صالح با رژیم بحرین" بیخاسته اند! مردم از فقر، گرسنگی، بیکاری و از فساد و ظلم و ستم و سرکوبی کاربرد به استخوانشان رسیده و برای استقلال آزادی و دموکراسی و برای حق تعیین سرنوشت خویش بیخاسته اند. جناب "برخی" در شرایطی که همین "ناجیان" خارجی در حال حمایت از دیکتاتور ها می باشند، دلش را به جلب نظر و حمایت نیروهای خوش کرده که اساسا نابودی شان شرط رسیدن به خواسته های فوق می باشد. دیگر لازم نیست که به این جناب برخی گفت که اگر زحمت کشیده و نگاهی به شرایط افغانستان و عراق بیندازند نتایج واقعی "دخالتهای نظامی خارجی" را به عینه خواهند دید البته اگر چشمی برای دیدن باقی مانده باشد!

از سوی دیگر واقعیت غیر قابل انکاری است که مردم قبل از اینکه به چنین جنبشهایی مبادرت

کنند در زیر سایه سهمگین دیکتاتوری، تا حدی "تسلیم" (به عبارتی که در سوال بکار رفته) وضع موجود بوده اند و اتفاقا در همین موقعیت "تسلیم"، شاهد دخالتهای خارجی در امور کشورهایشان و نتایج مخرب مستقیم آن بر زندگیشان بوده و به عینه می دیدند که همین قدرتهای خارجی هستند که جلادان آنها را "تا دندان مسلح" کرده و به جان آنها انداخته اند. بنابراین در شرایطی که همین دخالتگری های خارجی و "اعتصاب ناپذیری" دیکتاتور ها که هر صدای اعتراض را در گلو خفه می کردند بود که کاسه صبر آنها را در هم شکست و به خیزش شان واداشت، با تاکید باید گفت که در زندگی واقعی و راهی تسلیم به وضع موجود و یا طلب دخالت خارجی برای رسیدن به آزادی مایه از واقعیت ندارد. برعکس، چنین "جمع بندی" مکانیکی ای تنها توجیهی است برای حفظ وضع موجود و هموار کردن راه تداوم

سلطه بیگانگان. در حالیکه مردمی که با دست خالی در مقابل دیکتاتور تا دندان مسلح به پا خاسته اند عملا راه دیگری را برگزیده اند که آنها را مبارزه برای سرنگون نمودن نظم ظالمانه موجود می باشد. بی شک همین مبارزات است که در تداوم خود راه رهائی یعنی انقلاب را هموار می کند. انقلابی که تجربه نشان داده گر چه سخت است و طولانی اما تنها راه نجات می باشد. بنابراین باید با تمام قوا بر علیه دیدگاه هایی که تنها راه رهائی مردم را انکار نموده و با توجیهات مختلف در تلاش اند تا آنرا از مقابل دید مردم دور سازند لحظه ای از تلاش باز نایستاد.

شهریور ۱۳۹۰ - سپتامبر ۲۰۱۱

## گزارشاتی از فعالیتهای مبارزاتی (آمریکا) ... از صفحه ۲۰

**حضور و سخنرانی احمدی نژاد در مجمع عمومی سازمان ملل در مقابل دفتر این سازمان تظاهراتی سازمان داده بودیم. پس از این حرکت موفق مبارزاتی با تعدادی از رفقا به پارک اشغال شده مقابل وال استریت رفتیم و با یکی از جوانان دانشجوی به گفتگو نشستیم.** در این مصاحبه او هدف چنین تجمعی را اعتراض بر علیه شرایط ناعادلانه اقتصادی موجود در آمریکا اعلام نمود و توضیح داد که مراکز مالی و شرکت های بزرگ تجارتي با اتخاذ سیاستهای چپاولگرانه خود عملا همه آینده نسل وی را به تاراج برده اند. او همچنین از هزینه های سرسام آور زندگی و شهریه های کلان دانشگاهی و بهره زیادی که باید بابت وام های دانشجویی پرداخت شود گفت و تاکید نمود که تازه چشم انداز روشنی هم برای پیدا کردن کار وجود ندارد و هم اکنون بیکاری عظیمی فارغ التحصیل های جوان را تهدید میکند. در این گفتگو رفقای ما نیز به توضیح دلائل اقتصادی و سیاسی شرایط کنونی که ذاتی سلطه نظام سرمایه داری است پرداخته و بر ضرورت مبارزه جهت نابودی کلیت نظام سرمایه داری در پروسه یک انقلاب اجتماعی تاکید نمودند. و در رابطه با ایران تحت سلطه جمهوری اسلامی توضیح دادند که رژیم جمهوری اسلامی نیز بخشی جدایی ناپذیر از نظام سرمایه داری است و سیاست های حاکمیت ایران همواره توسط امپریالیست ها و بانک جهانی تعیین شده و می شود و روی این نکته تاکید ورزیدند که نباید دغلمکاری ها و حرف های بی محتوای امثال احمدی نژاد ها را جدی گرفت بلکه باید عملکرد آن ها را معیار سنجش قرار داد.

از آن روز تاکنون خوشبختانه شاهد رشد روز افزون این جنبش اعتراضی بوده و دیده ایم که چگونه این ابتکار مبارزاتی به جنبشی فرا گیر در سراسر آمریکا تبدیل شده است. این که این ابتکار با چنین سرعتی رشد یافته البته بی دلیل نیست. دلیل اساسی، اوج گیری بحران اقتصادی و وخامت شرایط مادی زندگی توده های تحت ستم در زیر یوغ نظام ظالمانه سرمایه داری آمریکا است آن هم در شرایطی که بطور مثال بیش از ۱۷ میلیون کودک امروز در آمریکا فاقد تغذیه لازم می باشند، به عبارتی از هر ۴ کودک یک کودک گرسنه سر بر پالین می گذار. این امر آنقدر برجسته شده است که چندی پیش وقتی خبرنگاری از یکی از کودکان پرسید چه چیزی سختتر از بی غذایی است؟ کودک پاسخ داد "دیدن مادرم که غذا نمی خورد تا ما کمی بیشتر غذا داشته باشیم". پاسخ این کودک در شرایطی پرده از فقر حاکم بر زندگی میلیونها انسان بر می دارد که شش تا از بزرگترین موسسات مالی (بانک مرکزی آمریکا، سیتی گروپ، جی پی مورگان چیس، ولز فارگو، مورگان استنلی و گلدمن ساکس) در حال حاضر انباشته دارایی هایشان به بیش از ۶۰٪ از تولید ناخالص داخلی آمریکا رسیده و چهار تا از بزرگترین بانک های آمریکا، دو سوم از تمام کارت های اعتباری، نیمی از تمام وام های مسکن و تقریباً ۴۰٪ از تمام سپرده های بانکی را در اختیار دارند. و همه این ها در جامعه ای صورت می پذیرد که حکومتش سالهاست میلیاردها دلار صرف ریختن بمب بر سر کودکان عراق و افغانستان نموده است.

همانطور که توضیح داده شد حرکت اعتراضی جدید هر روزه بخش های وسیع تری از آمریکا را فرا می گیرد به همین دلیل هم روز پنجشنبه ۶ اکتبر شاهد تظاهرات حامیان این حرکت در شهر هوستون تگزاس بودیم. بیش از ۵۰۰ نفر راهپیمایی بزرگی را بر علیه فساد و طمع در دستگاه موسسات بزرگ سرمایه داری سازماندهی کرده بودند. یکی از شعارهای این تظاهرات که با استقبال شدید مردم این شهر روبرو گردید "اشغال هوستون" بود. با نگاهی به ترکیب تظاهرکنندگان و گفتگو با آنها، این موضوع که در این تظاهرات افشار متفاوت اجتماعی شرکت دارند به طور وضوح نمایان می شد. دانشجویان نگران آینده نا معلوم خود و دلمشغول از سود بهره سرسام آوری که باید جهت پرداخت وام های دانشجویی خود بپردازند هستند زیرا می بینند که بیکاری هر روز رشد بیشتری پیدا می کند. سالمندان نگران از بین رفتن همه پس انداز های زندگیشان توسط سهامداران بزرگ و ورشکستگی احتمالی نهاد های بیمه بازنشستگی دولتی می باشند. در این حرکت، معلمینی دیده می شدند که به تازگی بیکار شده اند و با نگرانی و ناراحتی در باره از دست دادن شغلشان صحبت میکردند. اعتراض همه بر سر غارت دسترنج ۹۹٪ توسط ۱٪ از ثروتمندان جهان است و همه متوقف القول بودند که باید این جمعیت ۹۹٪ یکبار دیگر جهان را اشغال کند و سرنوشت خویش را بدست خود بگیرد. یکی از بزرگترین ضعف های این جنبش عدم وجود رهبری انقلابی در آن است که این مسئله در نیویورک که نطفه اولیه این اعتراضات شکل گرفت هم کاملاً آشکار بود و هست. مردم عادی از روی ضرورت های روزانه خودشان بطور خود بخودی به عرصه این مبارزات کشیده شده اند و با شور و هیجان سیستم ظالمانه موجود را جهت دستیابی به حقوق انسانی خویش به مصاف طلبیده اند. مطمئناً آن ها از این مبارزات تجربیات زیادی کسب خواهند نمود، تجربیاتی که گنجینه مبارزاتی کارگران و توده های ستمدیده را فزونی خواهد بخشید.

در روزهای اخیر در صفوف این اعتراضات شعار هایی چون "کارگران جهان متحد شوید"، "مردم با هم بر علیه ظلم و فقر متحد شویم" به چشم میخورد و رسانه های امپریالیستی که تا کنون تلاش میکردند تا اخبار این مبارزات را تا حد ممکن منعکس نمایند این روز ها مجبور به پخش صحنه هایی از تظاهرات مردم شده اند. سیاستمداران آمریکایی دقیقاً مثل رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی که مردم مبارز ایران را "اراذل و اوباش" خطاب میکردند در مصاحبه های تلویزیونی خود بیشمارانه تظاهر کنندگان مبارز را مشتکی اراذل و اوباش که ضد آمریکا هستند می نامند. همچنین نمایندگان راست ترین جناح های امپریالیستی در طبقه حاکم، نظیر حزب "تی پارتی" با ابراز خشم فراوان از حرکات عادلانه توده ها بزعم خودشان تبلیغاتی براه انداخته اند مبنی بر این که معترضین برای "سرنگون" کردن نظام سرمایه داری در آمریکا و برقرار کردن یک نظام "شبه کمونیستی" است که در مقابل وال استریت تجمع کرده اند!

اعتراضات جاری در آمریکا صدای حق طلبانه میلیونها تن از کارگران، زحمتکشان و توده های مختلف تحت ستم است که گرچه با اشغال یک پارک در مقابل وال استریت شروع شد، اما پژواک آن سراسر جامعه آمریکا را در نور دیده است.

## بهزاد کریمی با کدام تعلقات فکری؟

### به نگاه چریکهای فدائی خلق به مسئله ملی در ایران می پردازد!!!

بهباد کریمی یکی از سران سازمان اکثریت در چهلمین سالگرد رستاخیز سپاهک، سرآغاز جنبش مسلحانه در ایران، مصاحبه ای در زمینه مسأله ملی انجام داده و آن را تحت عنوان "سیری گذرا در نگاه چریک فدایی خلق به مسئله ملی در ایران چند پرسش و پاسخ با بهزاد کریمی" منتشر نموده است.

اولین نکته ای که در این مصاحبه جلب توجه می کند این است که طوری با بهزاد کریمی برخورد می شود که گویا وی یک فرد صاحب نظر در امور و مسایل سازمان چریکهای فدائی خلق ایران است، و اینطور جلوه داده شده که کسانی که او را نمی شناسند گمان خواهند برد که او گویا در دوره فعالیت های انقلابی چریکهای فدائی خلق در سالهای ۵۰، در آن سازمان فعالیت می کرده و از نزدیک در جریان مسایل آن ها قرار داشته است. در حالی که واقعیت این طور نیست. از این جهت قبل از پرداختن به اظهارات او در مورد مسأله ملی، لازم است سابقه این فرد اکثریتی که خود را به فدائی های دوران شاه می چسباند روشن شود.

بهباد کریمی از زمان شروع فعالیت سیاسی خود تا سال ۱۳۵۷ که رژیم شاه سقوط کرد کمترین ارتباطی با چریکهای فدائی خلق نداشت. او مطالبی در مورد رفیق ابراهیم پور رضا خلیق نوشته که در سایت بی بی سی منتشر شده، در آنجا وی از آشنائی خود با آن رفیق صحبت می کند و معلوم می شود که او نه با ابراهیم بلکه با برادر او بهروز پور رضا خلیق که امروز یکی از سران اکثریت معلوم الحال است همشهری و همکلاسی بوده است، و در این رابطه ابراهیم را دیده است. خود در همان مطلب در مورد رفیق ابراهیم می گوید که "اولین آشنائی در دوران اعتصابات دانشجویی سال ۴۶!" بود. ولی آنچه را که او در تلاش به اثبات آن است و بی وقفه تکرار میکند این است که "من آنم که پدرم بود فاضل...". صرف آشنا بودن با فردی که بعد ها یکی از مبارزین چریک فدائی خلق شد، دلیل بر همفکر و همگام بودن با او نیست و آشنائی و با حتی دوستی دورادور کریمی در تبریز با او (چون محل اقامت رفیق ابراهیم در تهران بود) هم بر اساس درک و نزدیکی با تئوری انقلاب و تفکر سیاسی حاکم با رفیق ابراهیم نبوده است. بهزاد کریمی به گفته خودش سه بار توسط ساواک بازداشت و زندانی شده است ولی با این که هیچکدام از آن دستگیری ها حتی در ارتباط هواداری دور هم با چریکهای فدائی خلق نبوده است، اما او به هر حال خود را از "فداییان خلق..." می نامد.

البته می دانیم که بهزاد کریمی نیز مثل خیلی های دیگر که ربطی به چریکهای فدائی خلق نداشتند در سازمان چریکهای فدائی خلق ایران پس از سقوط رژیم شاه، مقام و سمت هائی پیدا کرد و مثلاً مسئول شاخه کردستان آن سازمان شد. همان سازمانی که در مرکزیت آن، افراد رژیم نگه داری مثل فرخ نگهدار و عبدالرحیم پور (مجید) قرار داشتند. و قابل تأکید است که **جناب کریمی که از مسأله ملی هم دم می زند در شرایطی که در کردستان مسئول بود خط سازشکاری سازمانش را با جمهوری اسلامی در پیش گرفت و بر علیه خلق مبارز کرد که برای آزادی و کسب خودمختاری و حل مسأله ملی مبارزه می کردند، عمل کرد.** بعد هم او در همه فعالیت های ضد خلقی سازمان اکثریت شرکت کرد. همه می دانند که سازمان اکثریت نه فقط در نظر بلکه در عمل بارها و بارها ضدیت کامل خود را با "چریک فدائی" و "نگاه چریک فدائی" نسبت به مسایل جنبش انقلابی و مردمی نشان داده و فقط یادآوری همدستی آنها با رژیم جمهوری اسلامی در سرکوب خلق های ایران برای اثبات این امر کافی است. بنابراین، بهزاد کریمی صرفاً با بیان "من آنم که رستم بود پهلوان" نمیتواند دم خروس را زیر چبه خود پنهان نگه دارد. حتی اگر به فعالیت سیاسی او در دوره رژیم شاه توجه کنیم می بینیم که او به ادعای خودش در "نیمه های سال ۱۳۴۹، در پی کار مطالعاتی و بحث بر سر "چه باید کرد؟" بود!" در صورتی که در سال های پیش از آن در همان تیریز رفیق صمد بهرنگی "مسلسل پشت وینترین مغازه و مبارزه و حرکت ماهی سپاه کوچولو را ترسیم کرده و سمت و سوی مبارزه را نشان داده بود و نوشته هایش در روستا های کرمانشاه و خوزستان و ... سایر استان ها توسط آموزگاران انقلابی برای شاگردان خوانده میشد. یا رفقای دیگر مثل رفیق بهروز دهقانی و دیگر رفقا در همان سال ۴۹ به کلاشتری ۹ تبریز حمله میکنند و رستاخیز سپاهک، سر آغاز مبارزه مسلحانه در ایران، تابو ها را می شکنند و... از این مرحله به بعد مبارزین انقلابی بسیاری جذب چریکهای فدائی خلق ایران میشوند و در راه رهائی کارگران، زحمتکشان شهر و روستا و خلق های تحت ستم از یوغ سرمایه داران و رژیم های وابسته به امپریالیسم، با خون خود، جنبش نوین کمونیستی را آبیاری می کنند. ولی در همه این سال ها نامبرده نه تنها هیچ طرفداری و حمایتی از مبارزه ای که شروع شده بود نمی کند بلکه بر علیه اش سخن می گوید.

البته بحث این نیست که چرا بهزاد کریمی در دوره شاه مثل صدها چریک فدائی خلق امثال ابراهیم پور رضا خلیق مبارزه نکرده است بلکه بحث این است که او امروز حق ندارد خود را به عنوان کسی جلوه دهد که گویا از چریکهای فدائی خلق بوده است و در نتیجه در میان کسانی که او را نمی شناسند، توهم ایجاد کند. روشن کردن این موضوع و برخورد به سخنانی که او در مورد مسأله ملی مطرح کرده است، مرا مضمم کرد تا کنکاشی به اظهارات وی در "سیری گذرا در نگاه چریک فدایی خلق به مسئله ملی در ایران" داشته باشم.

آیا بهزاد کریمی واقعاً مدافع حل مسأله ملی در ایران است؟ آیا کردستان از نظر سوق الجیشی و منطقه ای موقعیت مناسبی برای فعالیت و رفع مسئله ستم ملی نبود؟ بگذارید نه از روی حرف ها و ادعاهای او بلکه از روی عمل او **قضاوت کنیم.** کریمی خود نوشته است: "در همان روزهای نخست پس از انقلاب، یکی از اولین تصمیمهایی که مسئولین وقت سازمان اتخاذ کردند، ایجاد شاخه های علنی در سراسر کشور بود. مسئولیت تشکیل شاخه کردستان بر عهده من گذاشته شد و با پیشنهاد من مهیاد بعنوان مرکز شاخه تعیین گردید... پس از تأسیس شاخه و رهنمود به هواداران که در همه شهرها اقدام به تأسیس دفاتر کنند، طی چند هفته تقریباً در همه شهرهای کردستان و کرمانشاه و چندین شهر آذربایجان غربی، ستادهای فداییان خلق گشایش یافت..." (این چنین کژ خوانی تاریخ در حضور زندگان؟! - بهزاد کریمی). از همین نقل و قول این واقعیت استنتاج میگردد که در سال ۱۳۵۷ در کردستان نیز همانند دیگر مناطق ایران درصد بسیار بالائی از مردم با عشق به عنصر چریک فدائی و سابقه مبارزاتی اش به سوی سازمانی که تصور می کردند همان سازمان فدائی است روی آورده اند. و واقعیت این است که حتی قبل از آن (قبل از تشکیل شاخه علنی توسط مرکزیت غصب شده!) در پائیز سال ۵۷ هوادارانی در سنجند گروهی را تشکیل داده و خواهان ارتباط با مرکزیت بودند و این امر در شرایطی بود که حتی در کردستان هنوز جریانان رادیکال محلی و کرد زبان اعلام موجودیت نکرده بودند.

در چنان شرایط مطلوبی برای مبارزه جهت حل مسأله ملی در کردستان، بهزاد کریمی که اکثریتی ها وی را محمد خطاب می کردند، چگونه عمل کرد و نقش او که "مسئولیت کلیدی شاخه کردستان" را داشته، به همراه علیرضا اکبری

اولین پرسش در مصاحبه با بهزاد کریمی این است که: اهمیت و جایگاه مسأله ملی برای فداییان خلق تا چه حد شناخته بود؟ و در پاسخ معیار خود در این زمینه را به این شکل بیان میکند: "به نظر من چه دیروز و چه امروز، داوریت نسبت به رویکرد هر جریان سیاسی در ایران پیرامون موضوع مطروحه، پیش از هر چیز بسته به قبول یا عدم قبول موجودیت این مسأله و درونی و ساختاری دیدن آن در ایران است از سوی همان جریان!..." وی با استناد به جزوه "آنچه یک انقلابی باید بداند" و تأیید سخنانی که در مورد مسایل ملی و فرهنگی "در آن نوشته شده، میگوید: "همانگونه که می بینیم هم شروع گفتار با تیتیر "مسایل ملی"، و هم تأکیدات زیر تیتیر مبنی بر وجود "خلق های چندی" در کشور و نیز زبان های مختلف در آن، و هم دعوت به شجاعت برای رفع این معضل با پرواز فکری تا افق تشکیل جمهوری های خود مختار و در صورت



وابسته به امپریالیسم پهلوی به رسمیت شناخته شده بود و یا امروز در رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی علیرغم این که در قانون اساسی اش مطرح شده برآورده شده؟

همین پایمال شدن حق و حقوق اولیه یک انسان و عدم برابری ملی و اعمال ستم ملی بر خلق ها باعث گشته تا همه خلق های تحت ستم ملی در ایران دشمن مشترکشان را بشناسند و به خصوص کارگران و خلق های زحمتکش ایران در عمل در یابند که در مبارزه با سرمایه داران وابسته و زمینداران مرتجع، برای گسستن زنجیرهای اسارت تنیده شده بر دست و پایشان و تلاش مشترک برای رها شدن از این اسارت، زبان مشترک دارند. مگر پس از قیام ۵۷ که کارگران، مردم محروم و تحت ستم و فعالین سیاسی چپ آذربایجانی که فعال ترین نقش را در مبارزه با استبداد رژیم پهلوی داشتند، توسط رژیم جنایت پیشه اسلامی که خیلی از دست اندر کارانش ترک زبان آذربایجانی بودند، سرکوب و شکنجه و اعدام نشدند! مگر در کردستان سرمایه داران و زمینداران در سرکوب خلق کرد دست نداشتند! مگر در ترکمن صحرا وضع مشابه نبود! مگر و مگر... در این جا بنیان و اساس نه تنها آزادی زبان خلق ها و رسمیت یافتن آن بلکه آزادی ملل در حق تعیین سرنوشت خویش، اهمیت بزرگ خود را به نمایش می گذارد و همه این ها نشان میدهند که مبارزه برای رفع ستم ملی در ایران از مبارزه برای رفع ستم طبقاتی و مبارزه برای سرنگونی رژیمهای وابسته جدا نیست.

وجود ستم ملی و رنج و فشاری که خلق های ستمدیده ایران از این بابت متحمل می شوند، مبارزه برای حق تعیین سرنوشت خلق ها را در مقابل آن ها قرار داده است. و همه کسانی که به هر بهانه ای حق خلق ها جهت تعیین سرنوشت خویش را انکار می کنند به هر توجیهی هم که متوسل شوند کاری نمی کنند جز تحکیم سلطه ستمگران و تشدید نفاق در میان خلق های ستمدیده. تاکید بر حق ملل در تعیین سرنوشت خویش نه تنها راه رهایی خلق ها از ستم ملی را هموار می سازد همچنین امکان اتحاد داوطلبانه آن ها را نیز مهیا می نماید. برای وجود آوردن ایرانی عاری از ستم ملی باید به مبارزه بی امان با زالو صفات سرمایه دار دولتی و غیردولتی که وابسته به امپریالیسم هستند پرداخت. و نباید لحظه ای فراموش نمود که رهایی ملی وابسته است به نابودی نظام سرمایه داری وابسته و رژیم حافظ اش جمهوری اسلامی. در این مبارزه وابسته گان رنگارنگ امپریالیسم از ناسیونالیسم بورژوازی گرفته تا به اصطلاح چپ های سابق که در خلوت و انزوای سیاسی در جزیره ثبات و آرامش شاهنشاهی بسر برده و یا شریک جرم جنایات جمهوری اسلامی از بدو ناسیست تا کنون، سر به آستان سائیده اند، از هیچ تلاشی برای حفظ وضع موجود دریغ نمی ورزند. آن ها در تلاش برای به انحراف کشاندن مبارزات کارگران و زحمتکشان و جنبش های آزادیخواهانه زنان، دانشجویان، دانش آموزان و خلق های زحمتکش ایران، لحظه ای از تلاش باز نایستاده و اساسا رسالتشان جلوگیری از رشد و حدت پای این مبارز می باشد. بهزاد کریمی نمونه بارز این مشخصه میباشد که با انتصاب خود به "فدایی" تلاش در توهم پراکنی و ایجاد اغتشاش فکری در چهار چوب مبارزات ضد امپریالیستی کارگران و جنبش های مردمی را دارد. چرا که نظریه و تئوری حاکم بر سازمان فدائیان - اکثریت "همیاری کار با سرمایه" تدوین گشته و باید هم عصیانیت و برخورد خصمانه آن ها، با مبارزه طبقاتی و "تضاد کار و سرمایه" را، فهمید و درک کرد. حرف کهنه ای که با هیچ لباس نوئی هم تازه نمی گردد و "این طشت رسوایی دیر زمانه است که از بام فتادست".

خلق های ستمدیده ما باید بدانند که برای رسیدن به حق تعیین سرنوشت خود چاره ای جز این ندارند که دست در دست هم بر علیه دشمن مشترک بچنگند تا با نابودی این دشمن شرایط برای ابراز آزادانه اراده آن ها مهیا گردد.

مناف فلکی - مهر ماه ۱۳۹۰ - اکتبر ۲۰۱۱

شانزده (جواد) یکی دیگر از مسئولین آن سازمان، زیر مجموعه (مرکزیت غصب شده توسط فرصت طلبان)، در قبال سیل هواداران صادق کرد معتقد به عنصر چریک فدائی چه بود؟ جواب این است که او و سازمانش با نزدیک شدن به حزب توده به کرنش در مقابل رژیم جمهوری اسلامی پرداخته و سعی کردند که ذهن مردم و هواداران به خصوص در کردستان را برای این کرنش آماده کنند. با این که جمهوری اسلامی هنوز سه ماه از روی کار آمدنش نگذشته بود که به کردستان حمله نظامی کرد و مردم زیادی را در آنجا کشت ولی بهزاد کریمی و دیگر افراد سازشکار که همراه فرخ رژیم نگه دار فعالیت می کردند، از مردم کردستان خواستند که به جای دفاع از خود در مقابل جمهوری اسلامی و پافشاری روی شعارهای عادلانه خود، اسلحه به زمین بگذارند و به جای مقاومت در مقابل ارتجاع به قدرت خزیده، پرچم تسلیم برافرازند. همین ها که بعداً سازمان اکثریت را تشکیل دادند در دوره خونریزی های وحشیانه و بی حساب جمهوری اسلامی در سال ۶۰ از هواداران خود خواستند که با سپاه پاسداران همکاری کرده و در گذرگاه های ورودی کردستان نیروهای انقلابی را شناسایی و به سپاه پاسداران معرفی نمایند همان روشی که در آمل و دیگر شهر ها و استان ها (رجوع شود به نشریه کار - ارگان سازمان اکثریت در آن دوره) نیز بکار گرفته شد. بهزاد کریمی که امروز خود را مدافع حل مسأله ملی جا می زند و در مورد نگرش چریک فدائی نسبت به مسأله ملی می نویسد، آیا امروز می تواند توضیح دهد که چرا در کردستان به خلق سلاح مردم کرد که برای حل مسأله ملی شان بپاخاسته بودند و شعار خودمختاری سر می دادند اقدام نمود؟ واقعیت این است که جز با توسل به فریب و نیرنگ نمی توان این خیانت به مردم کرد را توجیه کرد.

در همین راستاست که جهت نشان دادن "نگاه چریک فدایی خلق به مسئله ملی در ایران" وی در رویکردی توجیه گرانه به برنامه و سیاستهای خانانه سازمان مطبوعش (اکثریت...)، خود را ملزم به بررسی جزوه "آذربایجان و مسئله ملی" نوشته رفیق علیرضا نابدل دانسته و در ابتدا تاکید می کند که "به اعتبار اختصاص همه این نوشته به مسئله ملی و نگاه جامع آن به موضوع، میتوان آن را تنها اثر مرتبط با این زمینه در ادبیات سیاسی چریک فدایی دانست..." پس از این نقل قول وی بلافاصله در مسیر راه خود جهت زدن زیر آب تفکر مارکسیستی در نوشته رفیق نابدل با دند مشخص شده در تفکر بغایت ارتجاعی و بورژوا (سلطنت طلبان و اصلاح طلبان و ...) پسند رژیم نگه دار ها، شمشیر را از رو بسته، و نظر رفیق نابدل را محبوس در گویا!! "الگوی نظری لنینی... مقلد خشک مذهب گونه از کتاب "مارکسیسم و مسئله ملی - استالین..." نگاه ایدئولوژیک محض... در تنگنای غل و زنجیر طبقاتی" معرفی می کند.

وقتی بهزاد کریمی از "در قالب نگاه ایدئولوژیک محض" و با "نشان دادن حال و امروز در تنگنای غل و زنجیر نگاه طبقاتی"، دم می زند، در رد و جلوگیری از مبارزه پایه ای برای رفع ستم ملی سعی در تحریف واقعیت ها میکند. او ریاکارانه کتمان می کند که هویت ملی و طبقاتی واقعیت هائی در زندگی انسان هاست نه این که ذهنیت ایدئولوژیکی چنین چیزهائی را بوجود آورده باشد. بقول مارکس "این هستی اجتماعی انسان هاست که شعور آن ها را میسازد و نه برعکس". کریمی و امثال او که امروز چنین ادعاهای نادرستی می کنند، "امروز" حرفهای بی ارزش و نادرست "دیروز" پانی را نگرار می کنند که چنین می اندیشدند که می توان با بازی با کلمات و انکار "نگاه ایدئولوژیک" و "نگاه طبقاتی"، نگاه ایدئولوژیک خود به مسأله ملی را لاپوشانی کنند تا کسی متوجه نشود که آن ها در زیر حمله به "نگاه ایدئولوژیک محض" در حال اشاعه ایدئولوژی بورژوازی خود هستند. می شد نشان داد که چگونه کسانی که در شرایط خیزش جنبش خلق کرد کمر به نابودی آن بستند و دست در دست ارتجاع جمهوری اسلامی بر روی خلق کرد و نه تنها این خلق زرمنده بلکه خلق ترکمن و بقیه خلق های ایران شمشیر کشیدند حال بار دیگر و در لباسی دیگر بازهم در حال اجرای همان وظیفه می باشند. اما پرداختن به این مسائل که در جای خود هم ضروری است این نوشته را بیش از اندازه طولانی می کند پس این حرفها را باید گذاشت برای فرصت دیگری و تنها در خاتمه بر نکاتی تاکید نمود. آیا در ایران مسئله ملی وجود دارد یا نه؟ و اگر این معضل گریبان گیر کارگران و خلق های زحمتکش مناطق مختلف ایران هست! برخورد ما با این معضل چگونه باید باشد!

در این که مسئله ملی و ستم ملی در ایران بعنوان کشوری مرکب از ملیت های گوناگون، هست و وجود عینی دارد شکی نیست و از طرف دیگر، از اینکه روابط و مناسبات اقتصادی موجود یعنی نظام سرمایه داری وابسته و رژیمهای وابسته به امپریالیسم (پهلوی و جمهوری اسلامی)، حافظ این مناسبات بوده و با سرکوب و وحشیانه حقوق ملی همه خلق های ایران، این سرزمین را به زندان خلق ها تبدیل نموده اند نیز باز هم شکی نیست. بنابراین با توجه به این صورت مسئله در مورد "مسئله ملی" چگونه میتوان در حل آن تلاش کرد!

با احتساب این که پیدایش روابط و مناسبات سرمایه داری در ایران با سلطه امپریالیسم تنیده گشت به همان معیار نیز مسئله ملی در همین روابط خود را نمایان ساخت. اگر امپریالیسم ستم ملی را وسیله ای برای سرکوب خلق ها و استثمار آن ها قرار داده، مبارزه برای رهایی از ستم ملی نیز باید به جزئی جدائی ناپذیر از مبارزه ضد امپریالیستی تبدیل شود و به همین دلیل هم مبارزه با امپریالیسم جهت در هم شکستن سلطه آن از اهمیتی ویژه، برخوردار میگردد. به همان اندازه که حل مسئله ملی برای ملیت های مختلف مناطق ایران حیاتی ست، به همان اندازه نیز برای دشمن آن ها یعنی رژیم جمهوری اسلامی حیاتی است که جهت تامین منافع امپریالیسم و بورژوازی وابسته به آن، خلق های ما را در عقب ماندگی اقتصادی نگه داشته و ضمن تحمیل شرایط معیشتی ناگوار، همه خواسته های دموکراتیک و از جمله خواست ملی خلق ها را سرکوب بکند و طبیعی ست که این سرکوب به دنبال خود سرکوب فرهنگ، سرکوب سنت های مردم و حقیر شمردن زبان آن ها را در پی خواهد داشت. و این یعنی سرکوب کارگران و خلق های زحمتکشی که برای رهایی خود از این ستم ملی و ستم معیشتی، باید فرهنگ و سنت های مبارزاتی خود را بکار گیرند. یعنی باید بتوانند با زبان خود دردها و آلام زندگی خود را بیان کنند و از فرهنگ و سنت های مبارزاتی خود برای مبارزه و مقابله با رژیم استفاده بکنند.

اگر سرمایه داران وابسته و مرتجعین نباشند، خلق های ایران میتوانند دست به دست هم داده و برادر وار در کنار هم زندگی کنند. از این نظر ملت های ایران تضادی با هم ندارند، چه فرقی بین کرد و فارس میتواند باشد یا بین ترک با عرب، بلوچ با ترکمن، عرب با لر و... ولی عوامل امپریالیسم و مرتجعین ترک، کرد، فارس، عرب، بلوچ و غیره سعی میکنند طبقات محروم ملت خود را تحت ستم قرار دهند و مطالبات و خواست های طبیعی و بر حق آن ها را پایمال کنند. ابتدائی ترین حق مردم آزادی زبان است تا بتوانند آن را در توسعه فرهنگ انقلابی خود به کار گیرند و بتوانند علیه هرگونه زور و ستم با بیان دردها و مشکلات خود و پیدا کردن راه حل آن مبارزه کنند، آیا این ابتدائی ترین حق انسانی در رژیم

## از مبارزات کارگران پتروشیمی دفاع کنیم!



سرکوب جمهوری اسلامی مواجه گشته و این رژیم جنایتکار از هیچ وحشیگری جهت سرکوب این خواست ها و تامین منافع سرمایه داران وابسته زانو صفت کوتاهی نکرده است.

چریکهای فدایی خلق ایران ضمن حمایت از مطالبات بر حق کارگران پتروشیمی و مبارزه آن ها برای رسیدن به این خواست ها که در واقع بخشی از آن هدفی است که کل طبقه کارگر ایران برایش می رزمند توجه کارگران را به این واقعیت جلب می کنند که در شرایط دیکتاتوری مطلق العنان بورژوازی وابسته در کشور ما که کوچکترین حقوق صنفی طبقه کارگر را برسمیت نمی شناسد، نابودی این رژیم ضد کارگری با هر جناح و دسته اش اولین شرط رسیدن کارگران به خواست های اصلی بر حق شان می باشد.

زنده باد مبارزات دلیرانه کارگران پتروشیمی برای احقاق حقوق برحقشان!  
نابود باد رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی!  
پیروز باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!  
با ایمان به پیروزی راهمان  
چریکهای فدایی خلق ایران- مهر ۱۳۹۰

در روز های اخیر، چند هزار کارگر پتروشیمی ماهشهر بار دیگر برای رسیدن به مطالبات بر حق شان دست به اعتصاب زدند. کارگران این واحد بزرگ تولیدی پس از اینکه در اواخر شهریور ماه مطلع شدند که کارفرما علیرغم فولی که جهت برچیدن شرکت های پیمانکاری و انعقاد قراردادهای دسته جمعی به آن ها داده است از عمل به تعهد خود سر باز می زند، در اقدامی اعتراضی، تصمیم به توقف جرخ تولید گرفتند. چند ماه پیش یعنی در ۲۰ فروردین ماه امسال، کارگران این واحد به مدت ۱۱ روز از رفتن به سر کار خودداری نموده و خواهان رسیدگی به خواست های طبیعی خود که لغو قراردادهای موقت و سفید امضاء و قطع دست شرکت های پیمانکار در راس آن ها قرار داشت، شدند. کارفرما با دیدن قدرت اتحاد کارگران و عزم آن ها جهت رسیدن به مطالباتشان، به پذیرش برخی از خواست های آنها و از جمله پایان دادن به نقش شرکت های پیمانکاری از آن ها فرصت خواست. با این که کوتاه کردن دست شرکت های پیمانکاری ظاهراً از سال ها قبل توسط دولت جمهوری اسلامی پذیرفته شده است، ولی کارفرما یا در واقع استعمارگران انگل به خوبی می داند که با حمایت همین جمهوری اسلامی مدافع سرمایه داران می تواند از عمل به آن خودداری کند. به همین خاطر هم آن ها علیرغم فرصت خواستن از کارگران برای کوتاه کردن دست شرکت های پیمانکاری، به قول خود عمل نکردند.

واقعیت این است که استفاده از شرکت های پیمان کاری و قراردادهای موقت، بدلیل ماهیت ظالمانه شان فشار مضاعفی بر دوش کارگران می باشد. کارگران حتی بدون کاربرد این ابزارها و ترفندها هم وحشیانه استثمار می شوند و مجبورند مدت زمانی طولانی برای دستمزدی ناچیز جان بکنند و هنوز هم شاهد فقر و محرومیت خانواده خود و شرمندگی شکم گرسنه آن ها باشند. حرکت اعتراضی کارگران رزمنده پتروشیمی در شرایطی بوقوع می پیوندد که همه می دانند که سال هاست که بورژوازی وابسته و دندان گرد ایران با توسل به قراردادهای موقت و سفید امضا و همچنین استخدام کارگران از طریق شرکت های پیمانکاری، نه تنها بخشی از دسترنج بخور و نمیر آن ها را به بیگما می برد بلکه امنیت شغلی کارگران را با شدتی بیش از گذشته زیر ضرب می گیرد. کارگر قراردادی کارگری است که برای فواصل کوتاه، الزاماً زیر سه ماه، بکار گرفته می شود تا حقوق مندرج در قانون کار شامل حالش نشود. با تکیه بر چنین قانونی، نقش شرکت های پیمانکاری این است که کارگری که باید خود کارخانه ها مستقیماً و بر اساس قانون کار استخدام کنند را در اختیار آن ها قرار می دهند تا کارفرمایان اصلی از "شر" قانون کار خلاص شوند. آن ها در ازای این عملکرد ضد کارگری خود، بخشی از حقوق کارگران را به جیب می زنند. بنابراین لغو قرارداد های موقت و کوتاه کردن دست شرکت های پیمانکاری از سر کارگران مطالبه ای عمومی و خواست عادلانه ای ست که در اکثر اعتراضات و اعتراضات کارگری در سال های اخیر بطور طبیعی طرح گردیده است. اما این مطالبات بدلیل ماهیت ضد کارگری رژیم جمهوری اسلامی و اعمال دیکتاتوری عریان توسط این حکومت، همواره با چماق

### گزارشاتی از فعالیتهای مبارزاتی (سوئد)....

#### از صفحه ۲۰

اقتصادی نیست. در این تظاهرات هزار نفری مردم برعلیه بی تفاوتی دولتمندان نسبت به وضعیت مالی سخت بیکاران و بازنشستگان و افراد کم درآمد فریاد اعتراض سر داده و برنامه های ریاضت کشانه اقتصادی دولت که خرج هر بحران اقتصادی را بر دوش کارگران می اندازد را افشاء نمودند. تظاهرات "اشغال استکهلم" یک نمونه از تظاهرات ادامه دار مردم نیویورک در مقابل وال استریت و تحصن معترضین در پارک روبروی این مرکز بزرگ مالی بزرگترین قدرت سرمایه داری جهان بود. آن تظاهرات در آمریکا که به "اشغال وال استریت" معروف شده است، خود انعکاسی از خواست ها و مطالبات اکثریت مردم آمریکاست که شدیداً بوسیله اقلیت سرمایه دار حاکم استثمار و چاول می شوند، و به همین دلیل هم خیلی زود نه تنها در تعداد زیادی از شهرهای آمریکا گسترش یافت، بلکه حال دارد در اروپا و بوسیله نیرو های مترقی ای که بر علیه یک درصدی های حاکم می باشند پژواک داده می شود. این واقعیت بیانگر آن است که ابتکار مبارزاتی "اشغال وال استریت" بر زمینه مشترکی صورت گرفته که سیستم سرمایه داری جهانی و بحران های ناشی از آن در سراسر جهان بوجود آورده است، و این همان شرایط مادی است که اعتراض کارگران و ستمیگان و خواست کارگران جهان متحد شوید را جهانی نموده است.

پیروز باد مبارزات متحدانه مردم سراسر جهان بر علیه نظام سرمایه داری!

۱۵ اکتبر ۲۰۱۱  
عبدالله باوی

### گزارشاتی از فعالیتهای مبارزاتی (کانادا).... از صفحه ۲۰

فدایی خلق نیز در تظاهرات شهر تورنتو فعالانه شرکت کردند. آن ها با گفتگو با جوانان شرکت کننده در تظاهرات به توضیح شرایط ایران و مبارزات توده ها با رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی پرداختند. یکی از نکات بسیار جالب این حرکت مترقی این بود که از آن جا که بخش بزرگی از ساکنین شهر تورنتو مهاجرین کشورهای مختلف و منجمله ایران می باشند این حرکت به آن ها امکان داده بود تا تجربیات خود از کشورهای خویش را با دیگران در میان گذاشته و از تجربیات دیگران درس بگیرند. امری که به جوانان کمک می کرد تا دید سیاسی و آگاهی انقلابی شان هر چه بیشتر غنا پیدا کند. از این نقطه نظر هم حضور فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در تظاهرات تورنتو بسیار مثبت بود. حرکت ۱۵ اکتبر در خیلی از کشورهای جهان در همبستگی با اشغال وال استریت از آن جا که اساساً برعلیه سیستم سرمایه داری و موسسات مالی سرمایه داران شکل گرفت که در همه جا نماینده ارتجاع و حامی فقر و فلاکت و بی خانمانی اکثریت جامعه می باشند، حرکتی ماهیتاً انقلابی برعلیه سیستم سرمایه داری بود. همچنین با نگاهی به پلاکاردها می توان گفت که افشار مختلف جامعه که در این حرکت شرکت کرده اند خواهان آزادی سیاسی- اجتماعی و برابری اقتصادی و رفع ستم اقتصادی- اجتماعی، فقر و بیکاری و ... هستند. ماهیت انقلابی این حرکت و همسویی آن با خواسته های طبقه کارگر را می توان به روشنی در شعار محوری این حرکت در جهان، یعنی شعار "ما ۹۹ درصد جامعه هستیم" دید. نیروهای مارکسیست و مترقی باید و می توانند با شرکت مستقیم در این حرکت و حضور فعال در گفتگوها و بحث های جمعی که در چهارچوب این حرکت ایجاد شده، و با مطرح کردن دیدگاه انقلابی خود، به رشد و غنای سیاسی آن کمک کنند، و تلاش طبقات حاکم را که همواره می کوشند خود را داخل هر حرکت مترقی توده ای نموده و آن حرکت را از مسیر مترقی و انقلابی خود منحرف کنند را خنثی نمایند. در تورنتو نیز اعضای دولت دست راستی ایالت انتاریو، یعنی نمایندگان سیاسی ۱٪ سرمایه داران که استثمار کنندگان و چپاولگران ۹۹٪ جامعه هستند، تلاش کردند که با حضور در میان تظاهرکنندگان به منحرف کردن آن به سمت منافع طبقه حاکم بپردازند. به عنوان مثال "باب ری" رهبر حزب لیبرال در روز شنبه با حضور در پارک "سنت جیمز" تلاش کرد که با ادعای "حمایت" خود از تظاهرکنندگان، با فریب کاری به منحرف کردن افکار عمومی بپردازد. اما تظاهرکنندگان به هو کردن او پرداخته و نشان دادند که از چنان حدی از آگاهی سیاسی بهره مند هستند که فریب این مدافعین آشکار طبقه سرمایه دار را نمی خورند.

زنده باد همبستگی جهانی توده ها (۹۹ درصدی ها) بر علیه نظم ظالمانه سرمایه داری! پیروز باد انقلاب!

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران- تورنتو- ۲۰ اکتبر ۲۰۱۱

## گزارشی از تحصن اعتراضی پناهجویان در استکهلم!



### سوال: آیا مراکز رسیدگی به پناهندگان با شما تماس گرفته و در جریان اعتراض شما هستند؟

**جواب:** ما با خیلی ها تماس گرفته ایم و متأسفانه تا الان به اون شیوه ای که باید بیان رو ندادن و چند بار با اداره مهاجرت ما تماس داشتیم و نشست داشتیم گوش به حرفهای ما میدن ولی درخواست، درخواستهایی که ما داریم تا الان اجابت نکردن و امتناع می کنن از این درخواستها، ولی از سازمانهای سوئدی و ایرانی اومدن و پشتیبانی خودشون رو اعلام کردن و از همیجا سپاسگزاری میکنم از این عزیزان

### سوال: سوئدی هایی که شاهد حضور شما در اینجا بوده اند چگونه برخورد کرده اند؟

**جواب:** لازم به ذکر است که سوئدی ها با چشم خیلی بدی به این موضوع دیپورت، یعنی دیپورت پناهندگان نگاه می کنن و میگن که نباید این کار رو بکنه اداره مهاجرت، ولی اداره مهاجرت هم از قانون خودش نمی خواد دست برداره متأسفانه، ولی لازم به ذکره که این رو اشاره بکنم که یک دختر سوئدی چند روز پیش اومده بود اینجا و میگفت من نمی تونم کاری بکنم ولی میخوام به هر شیوه ای باشه به شما کمک بکنم اگر کسی حاضره با من ازدواج بکنه که دیپورت نشه به ایران.

### سوال: از ایرانیان مقیم اینجا چه انتظاری دارید؟

**جواب:** از تمام هم میهنان و ایرانی های مقیم سوئد انتظار داریم که واقعاً به پشتیبانی ما هر حرکتی و یا هر فشاری که می تونن به اداره مهاجرت سوئد بیان و هر چه در توانشان است از ما حمایت کنن به هر شکلی که میتونن به وسیله فرستادن پیام توسط موبایل و یا تلفن زدن به سازمان پناهجویان سوئد و از هر طریقی که خودشون بهتر میدونن از ما حمایت کنن و پشتیبانی نمایند.

**خیلی ممنون رفیق عزیز از وقتی که به ما دادید . ما از این حرکت شما حمایت کرده و سعی میکنیم که تا آنجا که در توانمان است صدای شما را به گوش ایرانیان برسانیم، با تشکر.**

**جواب:** بله حدوداً ما بیست نفر هستیم، زن و بچه هم با ما هستند و ما الان هشت نفر اعتصاب غذا رو شروع کردن و یک نفرشون که به اسم آقای فریدون حسن آذروپور از ۲ اکتبر ۲۰۱۱ شروع کرده به دوختن لبهاش.

### سوال: از کی به سوئد آمده و تقاضای پناهندگی داده اید؟ و جواب مقامات اداره پناهندگی به شما چه بوده است؟

**جواب:** در حقیقت بچه ها هر یک به نوعی و به نحوی یک موفقی اومدن. یعنی از ۹ ماهه تا هفت هشت ساله داریم اینجا. و جوابی که همه گرفتن منفی بوده متأسفانه، اغلب کسانی که اینجا هستند، اکثر کسانی که اینجا هستن حکم آنها دیپورته و کیس آنها در دست پلیسه که دیپورت بشن به ایران.

### سوال: دلیل خروج شما از ایران زیر سلطه جمهوری اسلامی چه بود؟

**جواب:** همه کسانی که اینجا هستن نوبی چادر یا تو این اعتصاب هستن همه شون سیاسی بودن که به شیوه های مختلف ضد جمهوری اسلامی ایران فعالیت داشتن و به شیوه علنی هم فعالیت داشتن و همانجور که همه میدونن جمهوری اسلامی چطور رفتار میکنه با کسانی که فعالیت دارن بر ضد جمهوری اسلامی ایران و روزی نیست که خبر اعدام چند نفر و شکنجه کسی از ایران به گوش رسانه ها و یا بگوش مردم نرسه، از دست این نبود امنیت جانی است که ما از ایران خارج شده و بدولت سوئد پناه آورده ایم.

### سوال: برای ایرانی ها روشن است که بازگرداندن هر پناهنده ای به جمهوری اسلامی چه خطراتی در بر دارد آیا این خطرات را برای مسئولین رسیدگی به پرونده تان توضیح داده اید؟

**جواب:** بله ما به اداره مهاجرت سوئد توضیح دادیم که خطرات جانی تهدیدمون می کنه که پناه آوردم به دولت سوئد ولی متأسفانه دولت سوئد یا اداره پناهندگان سوئد این حقیقت رو نمیخواد به زبان بیاره و این حقیقت رو، چشمهاشو روی این حقیقت بسته و میگه شما ترس جانی یا ترس مرگ از دست جمهوری اسلامی ندارید و می تونید برگردید به ایران، ولی برای همه ما و همه ایرانیان ثابت شده و همه دنیا میدونن که رژیم دیکتاتوری جمهوری اسلامی ایران به چه نحوی با کسانی که به ضد این حکومت مبارزه میکنن چگونه رفتاری رو داره.

**توضیح:** صدور پناهنده توسط رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی به کشورهای اروپایی و فرار هزاران تن از مردم بویژه جوانان از شرایط اقتصادی - سیاسی جهنمی ای که این رژیم وابسته و تبهکار برای میلیونها تن از توده های تحت ستم ایجاد کرده، یکی از پدیده های برجسته اجتماعی ای ست که از ورای آن ماهیت ضد خلقی حکومت جمهوری اسلامی را به عینه می توان دید. در چارچوب این روند، اخیراً تعدادی از پناهجویان ایرانی که اداره مهاجرت سوئد تاکنون با تقاضای پناهندگی آنها موافقت نموده است، از تاریخ ۲۰ سپتامبر در میدان اصلی شهر استکهلم (سرگل) دست به یک تجمع اعتراضی زده اند. آنها با بر پا کردن چادری که با صحنه هائی از اعدامهای وحشیانه جمهوری اسلامی پوشیده شده است توجه عابرین را به خواستههای خود جلب نموده و اعتراض شان به سیاستهای ضد پناهندگی دولت سوئد را اعلام کرده اند. تعدادی از این پناهجویان که در مجموع حدوداً ۲۰ نفر می باشند اکنون برای رساندن صدای خود به افکار عمومی، مبادرت به اعتصاب غذا نموده و یکی از آنها لب های خود را دوخته است. اما با این همه هنوز پاسخی از اداره مهاجرت سوئد به آنها داده نشده است. هواداران چریکهای فدائی خلق ایران ضمن پشتیبانی از این حرکت اعتراضی جهت رساندن صدای اعتراض این پناهجویان به افکار عمومی مبادرت به مصاحبه ای با آنها نموده اند که در زیر توجه شما را به آن جلب می کنیم.

### استکهلم- اکتبر ۲۰۱۱

### سوال - لطفاً خودتان را معرفی کرده و بگویند چرا در این محل چادر زده و مبادرت به اعتصاب غذا نموده اید؟

**جواب:** با عرض سلام خدمت شما، من فاتح ابراهیم زاده هشتم سخنگوی اعتصابیون استکهلم که از تاریخ ۲۰ سپتامبر ۲۰۱۱ شروع به اعتصاب کردیم و دلیل ما از تجمع در اینجا با اعتصاب غذا، ما اول از همه میخوایم به دولت سوئد و همه دنیا نشون بدیم جنایتهای جمهوری اسلامی رو، و آنها را بیاریم رو پرده برای اینکه مردم بیشتری این جنایتها رو بدونن و بفهمند که در ایران چه میگذرد و یعنی ایران چه وضعیتی داره، چه وضعیت بحرانی داره.

### سوال: چند پناهجو در این حرکت شرکت دارند و چند نفر تا کنون در اعتصاب غذا می باشند؟

## گزارشاتی از فعالیتهای مبارزاتی فعالین چریکهای فدایی خلق در ارتباط با تظاهرات جهانی "اشغال" در آمریکا، کانادا و سوئد!



استکهلم

روز شنبه ۱۵ اکتبر شهر استکهلم شاهد تظاهرات بیش از ۱۰۰۰ آزادیخواهی بود که با الهام از تجمع اعتراضی مردم نیویورک که به "اشغال وال استریت" معروف شده است تحت نام "اشغال استکهلم" شکل گرفت. جنبش "اشغال وال استریت" که در بستر تعمیق بحرانهای اقتصادی نظام سرمایه داری حاکم، بر علیه کنوپراسیون های امپریالیستی و کل سیستم سرمایه داری در نیویورک برپا شد و خیلی زود شهرهای زیادی از آمریکا را فرا گرفت، حال دارد به اروپا می رسد.

بر اساس اخبار انتشار یافته، تظاهرات بر علیه مراکز مالی امپریالیستی جدا از سوئد در انگلستان، آلمان، فرانسه، ایتالیا هم سازمان داده شده است. در تظاهرات استکهلم، تظاهرکنندگان به آشکاری اعلام می کردند که خود را بخشی از جنبش جهانی الهام گرفته از تظاهرات در اسپانیا، یونان، ایتالیا و "بهار عربی" در خاور میانه و شمال آفریقا میدانند. در این تظاهرات با صراحت گفته می شد که: "در حالی که تنها ۱۱۴۰ میلیارد کرون سالانه برای ریشه کن کردن فقر کافی میباشد، چرا سالانه ۱۲۷۰۰۰ میلیارد کرون برای نجات سیستم اقتصادی سرمایه داری و سرمایه دارانی که تنها ۱ درصد جامعه را تشکیل می دهند توسط دولتمردان خرج میشود؟" تظاهرکنندگان شعار می دادند که به جای این کار "ما ۹۹ درصد باقی جامعه ترجیح میدهیم که فقر ریشه کن شود". تظاهرات در سوئد نیز به همان دلیلی برپا شد که در آمریکا و بقیه کشور های سرمایه داری، و آن جز شرایط بد

صفحه ۱۷



تورنتو

هزاران نفر از کارگران و دیگر اقشار آگاه کانادا و به خصوص جوانان در روز شنبه ۱۵ اکتبر در ۲۰ شهر این کشور در اعتراض به دولت و انحصارات مالی طبقه حاکم این کشور به تظاهرات پرداختند. تظاهرکنندگان در مقابل مراکز مالی این شهرها چادر زده و اعلام کرده اند که تا زمان نامعینی به اقامت در این چادرها ادامه داده و به این وسیله اعتراض خود به وضع موجود را بطور شبانه روزی پیش خواهند برد. این حرکت اعتراضی در همبستگی و با الهام از ابتکار مبارزاتی مردم نیویورک (که به "اشغال وال استریت" این سمبل قدرت مالی آمریکا معروف گشته) شکل گرفته و خود جلوه آشکاری از پخش سریع ابتکار مبارزاتی "اشغال وال استریت" در اقصی نقاط جهان می باشد. مردم شرکت کننده در این اعتراضات با حمل دست نوشته هایی که بیانگر خواست های آن ها می باشد، هم مطالبات بر حق خویش را به گوش همگان می رسانند و هم گاه عمق آگاهی اقشار مختلف جامعه کانادا را به نمایش می گذارند. در این میان در شهر تورنتو تظاهرکنندگان در پارک "سنت جیمز" در نزدیکی مرکز مالی این شهر با برپایی چادر و اقامت شبانه روزی به اعتراض برخاسته اند. اشغال کنندگان "پارک سنت جیمز" در روز دوشنبه به تظاهرات در مقابل دفاتر کمپانی های بزرگ مالی پرداختند. در این تظاهرات شعارها، ماهیتی بسیار رادیکال و مترقی داشت که خود از آگاهی بسیار بالای تظاهرکنندگان حکایت می کرد. **مثلاً یکی از شعارها چنین بود: تنها راه حل ، انقلاب است. فعالین چریکهای**

صفحه ۱۷



نیویورک

در هفته های اخیر مردم جهان شاهد تصرف پارک مقابل ساختمان وال استریت یکی از مهمترین مراکز مالی سرمایه داری در آمریکا و جهان در نیویورک بوده اند. این حرکت مبارزاتی که در اعتراض به شرایط بد اقتصادی و گسترش روز افزون فساد در همه موسسات مالی که در زیر چتر حاکمیت دولت آمریکا قرار دارند شکل گرفته است، سبب شده تا علیرغم سرکوب شدید پلیسی هر روز مردم بیشتری به این جنبش نو پا بپیوندند . تا جایی که خیلی زود دامنه این اعتراضات سراسر آمریکا را فرا گرفت و به بیش از ۴۵ ایالت دیگر هم گسترش یافت. کالیفرنیا ، یوتا ، واشنگتن و تگزاس از جمله ایالت هایی هستند که معترضین به وضع موجود در آنها نقطه ای از شهر را تحت اشغال خود در آورده و فریاد اعتراض سر داده اند. جالب است که این حرکت در شرایطی با چنین سرعتی گسترش یافته که تنها در نیویورک در یک روز بیش از ۷۰۰ تن از شرکت کنندگان در جنبش تسخیر وال استریت به وسیله پلیس دستگیر شدند. تا کنون چندین اتحادیه کارگری از جمله سندیکای کارگران صنایع اتومبیل ، اتحادیه سراسری و همچنین سندیکای کارگران حمل و نقل پشتیبانی خود را از جنبش اعتراضی جدید که به اشغال کنندگان وال استریت معروف شده اند اعلام کرده اند.

**بعد از تظاهرات فعالین چریکهای فدایی خلق در نیویورک فرصتی پیش آمد تا با جوانان آمریکایی که مسئولیت اشغال پارک وال استریت را به عهده داشتند به گفتگو بنشینیم. روز هفتم اشغال پارک وال استریت بود که ما در اعتراض به**

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com>

از صفحه رفیق اشرف دهقانی در

اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051  
LONDON WC1N 3XX  
ENGLAND

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!